



ارگان مرکزی

حزب کمونیست افغانستان

برای انقلاب کردن بحزب انقلابی احتیاج است.
بدون یک حزب انقلابی ، بدون حزب انقلابی ای که
بر اساس تئوری انقلابی مارکسیزم- لنینیسم-
مائویسم و به سبک انقلابی مارکسیستی- لنینیستی-
مائویستی پایه گذاری شده باشد، نمی توان طبقه
کارگر و توده های وسیع مردم را برای غلبه بر
امپریالیسم و سگهای زنجیری اش رهبری کرد .
(مائوتسه دون)

شماره های بیست و چهارم و بیست و پنجم دوره دوم ماه جوزا سال 1379

صلح طلبی امپریالیست ها و مرتجعین خسی هم نمی آرد

مقامات ارشد آمریکایی ، درین اواخر آشکارا ازین موضوع صحبت بعمل می آورند که "طالبان" به انتهای نقش شان رسیده اند و شاید سلطه شان را از دست بدهند. این " بی لطفی " ارباب بزرگ و شکل دهنده اصلی " امارت اسلامی " از کجانشی می شود؟ آیا با بروز آشکار این " بی لطفی " اقبال سیاسی " تحریک اسلامی طالبان " را باید رو به رونق دانست ؟

تقریباً شش سال قبل از امروز، جنبش طالبان از طرف پاکستان و عربستان سعودی به حمایت و رهبری آمریکائی ها ، بمثابة وسیله ای برای فراهم آوری شرایطی در افغانستان که بتواند برای آمریکائی ها و متحدین منطقوی شان به عنوان یک پل عبور به سوی جمهوری های آسیای میانه مفید باشد، وارد میدان سیاسی افغانستان گردید ، این بود که از " نیروی سیاسی " که در پاکستان ساخته شد و از طریق مرز چمن و سپین بولدک وارد افغانستان گردید ، این بود که از طریق خاتمه دادن به " خانه جنگی " و " تامین صلح " در افغانستان یک حکومت مرکزی مطلوب برای آمریکائی ها و متحدین منطقوی شان بوجود بیاورد تا زمینه نفوذ به آسیای میانه و دسترسی به منابع سرشار گاز و نفت این منطقه را برای آنها فراهم آورد.

برای به پیروزی رساندن سریع این برنامه ، میلیاردها دالر به مصرف رسید، ده ها و بلکه صد ها هزار انسان قربانی شدند، صدها هزار انسان به آوارگی و بی خانمانی کشانده شدند و ارتجاعی ترین قوانین و مقررات اقتصادی ، سیاسی ، فرهنگی و اجتماعی بر مردم افغانستان تحمیل گردید. اما " جهاد " طالبان برای برقراری حاکمیت " امارت اسلامی " بر سراسر افغانستان ، بر خلاف پیش بینی برنامه گزاران و اجرا کنندگان آن ، به درازا کشید و هنوز هم دورنمای اختتام موفقیت آمیز آن روشن به نظر نمی رسد . طولانی شدن غیر قابل انتظار این " عملیات برای تامین صلح " را مورد تهدید قرار داده است .

بخش های عمده " تحریک اسلامی افغانستان " و جنبش " پان اسلامیستی " در اکثریت " کشور های اسلامی " جهان از همان ابتدا " طالبان " را بعنوان الگویی برای اعاده حیثیت " جنبش اسلامی " که توسط عملکرد های چند ساله " جهادی ها " به شدت لطمه خورده بود، مورد حمایت قرار دادند و بلکه در شکلدهی آن نقش گرفتند . طولانی شدن و سخت تر شدن هر چه بیشتر " جهاد علیه فسق و فجور " ، ضرورت هر چه بیشتر گسترش منابع تامین نیروی انسانی و مالی آنرا هم در سطح کشوری و هم در سطح بین المللی به وجود آورد . از این کانال بود که نقش " تحریک اسلامی " کشوری و بین المللی در " امارت اسلامی افغانستان " روز به روز بیشتر گردید. در نتیجه

افزایش جدي این نقش ، همسوئي و همگامي نیرومند اولیه میان آمریکایی ها و " جنبش اسلامي " بین المللي (منظور بخش سني مذهب آن است) در وجود " طالبان " کم و بیش صدمه دید . " اسامه بن لادن " (پان اسلاميست اهل سعودي ومخالف دربار آن کشور) علیه " کفار آمریکائي " اعلام جهاد نمود و مدتي بعد انفجاراتي در سفارتخانه هاي آمریکا در افریقا با بجا گذاشتن تلفات سنگین بوقوع پیوست . آمریکائي ها بخاطر انتقام گيري ، پایگاه هاي مورد استفاده اسامه در افغانستان را ، که زماني خود با صرف میلیون ها دالر اعمار نموده بودند ، مورد حملات راکتي قرار دادند . از آن زمان به بعد موضوع اسامه بن لادن ، به يك مسئله اصلي مورد منازعه میان آمریکائي ها و " طالبان " مبدل گردیده است و تمامی فشارهاي وارده از سوي آمریکائي ها بخاطر تسليم دهی اسامه به آنها براي محاکمه ، تاحال ناکام بوده است .

از جانب دیگر وشاید مهم تر از موضوع اسامه ، عکس العمل بسیار جدي و شدید کشورهای آسیاي میانه در قبال پدیده " طالبان " به عنوان عامل و حامل بنیادگرایي در منطقه است که بصورت يك عامل نیرومند در جهت نزدیکی روز افزون این کشورها با روسیه عمل می نماید وسخت به ضرر آمریکا و ناکامي نقشه هاي نفوذ آن به منابع نفت و گاز این کشورها است . در واقع همین موضوع راباید یکی از عوامل به درازا کشیدن جنگ در افغانستان و ناکامي " عملیات براي تامین صلح " آمریکائي دانست . شکل گيري " گروپ پنج شانگهاي " که علاوه از روسیه ، قزاقستان و قرغیزستان و تاجیکستان و چین را نیز در بر می گیرد ، و ازبکستان نیز بعنوان ناظر در آن شامل است و درین اواخر اقدام به تاسیس يك مرکز مشترك " ضد تروریستي " در پایتخت قرغیزستان نموده است ، نشان می دهد که طالبان به یکی از عوامل مهم نزدیکی نه تنها جمهوری هاي آسیاي میانه بلکه حتی چین بطرف روسیه مبدل گردیده است . در مقایسه میان " ترکیه سکولار " و " طالبان بنیاد گرا " می بینیم که استفاده آمریکائي ها از ترکیه بعنوان پل عبور براي رسیدن به منافع نفت و گاز حوزه کسپین و آسیاي میانه موفقانه تر از مورد طالبان بوده است . پروژه تمدید پایپ لاین گاز و نفت از باکو تا سواحل مدیترانه از طریق عبور از آذربایجان ، گرجستان و شرق ترکیه ، علیرغم مشکلات معیني ، در دست اجرا قرار دارد ، در حالیکه پروژه تمدید پایپ لاین گاز از ترکمنستان به سواحل پاکستان از طریق افغانستان لغو گردیده است . البته تا آنجاي که به حمایت از جنگ چین و حتی به رسمیت شناختن حکومت چچینی ها توسط طالبان مربوط می گردد ، " امارت اسلامي " نقش مفیدی را براي تثبیت پروژه باکو – مدیترانه بازري نموده است ، ولي خود این نقش نیز در حال حاضر منبع تشویش شدیدی براي حکومت هاي آسیاي میانه وباعث نزدیکی آنها به روسیه گردیده است . چنانچه ازبکستان زماني آشکارا به سوي آمریکائي ها خزیده بود ، بار دیگر به طرف روسیه برگشته و زیر چتر حمایت نظامي هوائي آن قرار گرفته است .

به این ترتیب آمریکائي ها در یافته اند که نفوذ دسترسي به آسیاي میانه از طریق افغانستان تحت حاکمیت طالبان ، مشکلات معیني را در برداشته است . ازین جهت با وجودیکه آشکارا سنگي پرتاب کرده اند اما منکر سنگ پراني اند و به قول معروف " سنگ زده اند و دست به پس پشت گرفته اند . " آنها براي رسمیت بخشیدن به تحریم اقتصادي طالبان " فعالانه " تلاش کرده اند و سخن از " سخت تر " ساختن آن بعمل می آورند . آنها حول مسئله زنان وحقوق بشر مطالب زیادی علیه طالبان قائله می نمایند وبانبنیاد گراني مذهبي " مخالفت " نشان می دهند . آنها حتی یکصد هزار دالر براي گروپ هاي افغاني در روم وسایر پایتخت هاي اروپائي فراهم می نمایند و بدین وسیله گروپ پنج نفره تحت سرپرستي " هدایت امین ارسال " را از سوي شاه سابق براي مذاکرات صلح به اسلام آباد می فرستند و بطور ضمنی از لویه جرگه پیشنهادي شاه سابق حمایت می نمایند . آنها به " صراحت " می گویند که تلاش طالبان براي حل مشکل افغانستان از طریق صرف نظامي يك تلاش ناکام بوده است

اما تمامی مسایل فوق به این معنی نیست که آمریکایی ها بصورت کامل در مقابل طالبان قرار گرفته و درصدد سرنگونی آنها برآمده اند. مقامات ارشد آمریکایی نه تنها موضوع کمک نظامی به اتحاد شمال (صف بندی ارتجاعي تحت رهبری مسعود) را قویا مورد تردید قرار داده اند بلکه می گویند که نمی خواهند یکبار دیگر به شمولیت در مسایل نظامی در افغانستان (برنامه نظامی علیه طالبان) کشانده شوند.

امریکایی ها ردای صلح برتن کرده اند، آنها کنفرانس ضد تروریستی برای آسیای میانه در واشنگتن دعوت می نمایند و می خواهند یکجا با روس ها یک گروه کار دوطرفه در مورد افغانستان بوجود آورند. اما حربه عمده آنها برای پیشبرد (بازی صلح در افغانستان) شاه مهره جنگی سرمست از تریاک "طالبان" است. آنها آشکارا می گویند که به شمول "اتحاد شمال" هیچ تبدیل قابل اتکائی در افغانستان برای طالبان وجود ندارد. با توجه به تمامی مسایل فوق است که لب و لباب "برنامه صلح" آمریکا برای افغانستان را می توند در گفته های ذیل "کارل ایندرفورت" یک مقام ارشد وزارت خارجه آمریکا، مشاهده نمود: "صلح فقط آن زمان به افغانستان خواهد آمد که طالبان قبول نمایند مملکت تنها با قدرت نظامی پیش نمی رود و سایر گروه ها را برای مذاکره برای رسیدن به یک توافق دعوت نمایند."

معنی و مفهوم دقیق طرح فوق چیست؟ طالبان می خواهند بایکسره ساختن کامل مشکل افغانستان از طریق نظامی پیش بروند. امریکایی ها با این طرح موافق نیستند و می گویند پیشبرد کار تنها از طریق نظامی ممکن نیست و باید با تکیه بربرتری نظامی موجود بقیه کارها را از طریق مذاکره و جلب توافق سایر گروه ها، به انجام رساند. یقینا منظور همان گروه های مطلوب برای امریکائی ها است و نه همه آنها. به عبارت دیگر "طرح صلح" آمریکا برای افغانستان این است که "طالبان" سایر گروه های پرورده شده توسط آمریکا، مثل بوروکرات های سابق و غیره و احیانا شاه قبلی را در حکومت جاه و مقامی بدهند. طالبان سرمست از باده "حکومت اسلامی خالص" یعنی "حکومت خالص ملانی" حاضر نیستند سایرین را در قدرت شریک سازند و امریکائی ها برای تحمیل آن بالایی طالبان فشار می آورند. خلاصه اینکه "امارت اسلامی" کماکان محور عمده سیاست های آمریکا در مورد افغانستان را تشکیل می دهد. دلیل آن روشن و آفتابی است. تضادی که میان ابرقدرت امپریالیستی آمریکا و امپریالیزم روسیه وجود دارد و تبارزات آن در حوادث سیاسی و نظامی منطقه بزرگی از جهان (اروپای شرقی، بالکان، قفقاز، آسیای میانه و شرق دور) بسیار آشکار است. بسی جدی تر و مهم تر از اختلافاتی است که میان امریکائی ها و دست پروردگان "طالبی" آنها وجود دارد، امریکائی ها صرفا می خواهند این دست پرورده "اسلامی" کم و بیش اصلاح گردد تا "تجدد طالبان" آسیای میانه که چشم امیدی به سوی "مدرنیزم امریکائی" دارند از ترس "ریش و دستار و برقه" اجباری آنها بسوی روسها نگریند و دست رسی به منابع سرشار نفت و گاز منطقه ناممکن نگردد.

اینچنین است که حاکمان پاکستان باوجودیکه در اساس از لحاظ سیاسی و نظامی کماکان "امارت اسلامی" را مورد حمایت و پشتیبانی قرار می دهند، "مشکلات" معینی نیز با "طالبان" پیدا کرده اند. آنها بخصوص از بابت تمایل هند برای پیوستن به گروه پنج شانگهای یعنی همسو شدن آن با چین در مورد مسایل افغانستان و همچنان تمایل ایران برای پیوستن به این گروه، که انزوای سیاسی منطقوی برای پاکستان بیار خواهد آورد، واهمه دارند. حکومت فعلی پاکستان تلاش دارد از طریق دست زدن به ابتکاراتی مثل ایجاد کمیته های ضد تروریستی در مراکز ایالتی پاکستان، مطالبه تحویل دهی افراطیون مذهبی قابل محاکمه از طالبان، تقویت ترتیبات امنیتی در طول خط مرزی دیورند برای جلوگیری از ورود قاچاقی مواد و نیز رفت و آمد آزادانه دو طرفه افراد، بستن راه ترانزیتی تجارت با افغانستان و ایجاد فشار بالایی طالبان برای بستن تعدادی از مراکز

تعلیمات نظامی در افغانستان ، می کوشد از یکجانب تأثیرات سوء قدرت گیری طالبان ، در داخل پاکستان را خنثی نماید و از جانب دیگر حمایت نظامی و سیاسی آشکارش را از طالبان بپوشاند و زمینه مانور برای سیاست هایش در مورد افغانستان پیدا نماید. اجرای این سیاست ها برای پاکستان ضرر های نیز در برداشته است .

اختتام جنگ ارتجاعی جاری در کشور از طریق پیروزی کامل یکی از جوانب این جنگ، هنوز خارج از چشم رس قرار دارد. از جانب دیگر تأمین صلح از طریق سازش میان مرتجعین و امپریالیست ها نیز بسیار بعید بنظر می رسد . این چین صلحی حد اقل نیازمند سازش میان "طالبان" ، پاکستان و آمریکا از یکطرف و "اتحاد شمال" ، روسیه ، ایران ، هند، کشورهای آسیای میانه و چین از جانب دیگر است که تأمین آن در شرایط فعلی نهایت مشکل و بلکه ناممکن به نظر می رسد . ابتکارات صلحی که در حال حاضر امریکائی ها و پاکستان ها به راه اندخته اند، در اساس نه بخاطر تأمین صلح در افغانستان بلکه برای ابقاء و پیشبرد ابتکار سیاسی شان در افغانستان پیش برده می شود و در نهایت بنفع " طالبان" تمام می شود. توهمات در مورد صلح طلبی امریکائی و متحدین مرتجع منطقوی شان يك خس هم ارزش ندارد و فقط به درد دورانداختن می خورد . چنین توهماتی در مورد بلوک بندی تحت سرپرستی امپریالیست های روسی نیز همان اندازه بی ارزش است . گذشته از این ها ، آنها چه صلح بخواهند و چه به جنگ دامن بزنند به دنبال منافع ارتجاعی و امپریالیستی شان هستند. و سرنوشت و منافع مردم افغانستان برای شان ارزشی ندارد . سوال اصلی در رابطه با منافع و سرنوشت مردم ما این است که آیا آنها قادر می گردند سرنوشت خود وکشورشان را بدست گیرند و افغانستان را از ملعبه مرتجعین و امپریالیست ها به پاگاهی برای زدن و سرنگون ساختن آنها مبدل نمایند یا نه ؟ ارائه پاسخ عملی مثبت به این سوال قبل همه مستلزم استحکام و تقویت حزب پیشاهنگ پرولتری (حزب کمونیست مارکسیست – لنینیست – مائوئیست) است تا بتواند مرحله مبارزاتی تدارکی را هرچه اصولی تر مستحکم تر و سریع تر به پایان رساند. و بابرپائی جنگ خلق و ایجاد ارتش توده یی، اتحاد وسیع مبارزاتی توده های مردم علیه ارتجاع و امپریالیسم را ممکن سازد و انقلاب دموکراتیک نوین در کشور را به سوی پیروزی هدایت نماید .

اسلامی سازی ، يك سیاست ناکام

اخیرا مقامات جمهوری اسلامی ایران در مورد گسترش فوق العاده اعتیاد به مواد مخدر و فحشا در " ایران اسلامی " اعترافات جالبی به عمل آوردند. آنها اعلام کردند که تعداد مجموعی افراد معتاد به مواد مخدر در ایران به چند میلیون نفر رسیده و تنها در تهران روزانه پنج تن مواد مخدر به مصرف می رسد. آنها همچنان اذعان کردند که فحشابه نحو روز افزونی در ایران گسترش یافته و سن متوسط آن از بیست و هفت سال به بیست سال پائین آمده است که معنی آن کشانده شدن هرچه بیشتر زنان و دختران جوان به سوی فحشاء و تن فروشی است .

گسترش اعتیاد به مواد مخدر در " ایران اسلامی " آنچنان روز افزون است که به نحو وسیعی دامن کارگران مهاجر افغانستانی را نیز گرفته است . یکی از " تحایفی " که این کارگران از " جمهوری اسلامی ایران " با خود به افغانستان می آورند اعتیاد به مواد مخدر بویژه تریاک است . این کارگران میگویند که در شهر های مثل تهران و اصفهان محافل تریاک کشی آن چنان آزادانه برگزار میگردند که " حضرات حجت الاسلام ها و آیت الله ها " در آن شرکت می نمایند و قلیانی دود می کنند .

در مورد وسعت دامنه فحشاء به نظر می رسد که اعترافات مقامات جمهوری اسلامی ایران صیغه بازی های آخوندی را در بر بگیرد. این نوع فحشاء رسمی که تحت عنوان متعه یا نکاح موقت جواز وکلای شرعی دارد، نه تنها در شریعت جمهوری اسلامی نامشروع دانسته نمی شود بلکه فضیلت نیز دارد و مبادرت به آن " مباح " و باعث کسب " ثواب " است.

فحشاء و اعتیاد به مواد مخدر در زمان حاکمیت رژیم شاهی نیز در ایران دامنه وسیعی داشت. در آن زمان آخوند ها و سایر طرفداران برقراری حاکمیت اسلامی در ایران، فساد مذکور را نشانه " حکومت طاغوتی " و علامت دوری جامعه از " اخلاقیات و معنویات عالی اسلامی " قلمداد می کردند. اینک به نظر می رسد که آن " اخلاقیات و معنویات عالی اسلامی " پس از بیست و دو سال تطبیق " احکام اسلامی " توسط " حکومت اسلامی " نشانه ها و علایم موجودیتش را بصورت گسترش بیشتر از پیش تعداد معتادین و مصرف مواد مخدر نشان می دهد.

وسعت گرفتن دامنه مفاسد اخلاقی صرفاً محدود به موارد فحشاء و اعتیاد به مواد مخدر نیست بلکه تمامی عرصه های جامعه ایران را در بر گرفته است. یکی از این موارد گسترده روزافزون فساد اداری به شیوه رشوه خواری و اختلاس در تمامی نهاد ها و سازمان های اداری و امنیتی رژیم است که از یک مامور و سپاهی ساده گرفته تا مدیران و رؤسا و وزراء و افسران عالی رتبه قوای مسلح را دربر می گیرد.

معیار های اخلاقی تحت حاکمیت " رژیم اسلامی " تنها در " ایران اسلامی " نیست که حالت زار و ابتر دارد. " سودان اسلامی " یک نمونه دیگری محسوب می گردد. در این کشور سالها است که " حکومت اسلامی " برقرار است، یکی از موارد مهم " جهاد " برای تامین کامل حاکمیت اسلامی و برقراری احکام اسلامی در جامعه سودان تلاش رژیم برای برچیدن زنان دست فروش از خیابان های خرطوم است که تعداد آنها قبلاً هزاران تن بوده است. ثمره این " جهاد " چندین ساله کم شدن فوق العاده این زنان دست فروش است، اما از جانب دیگر فیصدی فحشاء به شدت بالا رفته و بر علاوه بر دامنه شرکت زنان در روایات جنایی از قبیل دزدی، قطاع الطریقی و آدم کشی افزایش چشم گیری بعمل آمده است. تازه با تمام اینها، رژیم موفق نشده است که زنان دست فروش را کاملاً از خیابان ها برچیند. اخیراً پیش آمد جالبی در رابطه با این موضوع رخ داده است. اکثریت زنان دست فروش باقیمانده با کار دوچاقو مسلح شدند تا در مقابل مزاحمت علیه کار و بار شان به مقاومت دست بزنند.

نمونه های ایران و سودان نشان میدهند که سقوط اخلاقیات و معنویات جامعه تحت حاکمیت " رژیم اسلامی " استثنایی نیست که صرفاً در افغانستان رخ داده است، بلکه یک قانون مندی عام است. در زمان مظاهرات سالهای چهل " عبدالرحیم نیازی " رهبر بنیان گذار " سازمان جوانان مسلمان " در اکثر خطابه ها و بیانیه های بلند بالا و چند ساعته اش شعار گونه نعره می زدند که:

" آب در کوزه و ما تشنه لبان می گردیم - یا ر در خانه و ما گرد جهان می گردیم "

و توضیح می داد که:

" ما بخاطر نظام فاسد موجود و ایجاد یک نظام عادلانه که درخور انسان این اشرف مخلوقات باشد، هیچ نیازی ندارم که بسوی مکتب فاسد و ضد انسانی کمونیزم که اخلاقیات و معنویات انسان را از بین می برد و آنرا تا سرحد حیوانات سقوط می دهد، برویم ما مکتب نجات بخش اسلام را داریم که با تطبیق احکام آن انسان نجات می یابد و به مدارج عالی تکامل اخلاقی و معنوی می رسد و در نتیجه: رسد آدمی بجای که بجز خدا نبیند "

این " مدارج عالی اخلاقی و معنوی " در زمان جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی، خود رابه وضوح و روشنی نشان داد. در آن زمان، علیرغم سلطه انحرافات گوناگون بر بخش های مختلف جنبش چپ افغانستان و کمبودات جدی و فوق العاده سیاسی - ایدئولوژیک و تشکیلاتی آنها، برتری

اخلاقي و معنوي جبهات نظامي و گروپ هاي مسلح تحت رهبري چچني ها - حتي جبهات پوشش و نفوذي - نسبت به جبهات نظامي و گروپ هاي مسلح تحت رهبري اسلاميست ها در عرصه هاي معيني بسيار روشن و واضح بود. در حالیکه در جبهات نظامي اسلاميست ها، آزار جنسي بچه ها، چرس کشي، دزدي و دست درازي هاي آشکار و نهان و اهانت و تجاوز به زنان شيوع داشت، در جبهات و گروپ هاي نظامي تحت رهبري چچني ها، تقريبا از هيچ يکي از اين مفاسد نشانه اي وجود نداشت. ملاها و سردمداران جبهات نظامي اسلامي ها براي توضيح اين مسئله دليل بسيار جالبی تراشیده بودند. آنها براي پيروان ساده شان مي گفتند: دليل اينکه درمیان مائوئيست ها مفاسد اخلاقي وجود ندارد اينست که آنها کافر و بي دين اند و يا شيطان اند و شيطان وسوسه شان نمي کند. اما ما که شکر مسلمان و موحد و خدا پرست هستيم، شيطان دشمن ماست و هميشه تلاش دارد ما را بطرف ارتکاب اعمال نامشروع وسوسه نمايد و مقاصد اخلاقي را درمیان ما دامن بزند!!

از قرار معلوم بعد از وقوع " فاجعه هشت ثور" و قدرت گيري اسلامي ها در سرتاسر کشور، "وسوسه هاي شيطاني" بيشتري از پيش قوت گرفت و " شيطان" به آنچنان فعاليت وسوسه گرانه اي درمیان " اسلامي هاي جهادي" دست زد که بوي گند و کثافات " فسق و فجور" آنها، اسباب غيظ و غضب " طلباء کرام" و " مدرسان عظام" آنها را فراهم آورد و " مجاهدين ضد فسق و فجور" در قالب " تحريک اسلامي طالبان" عليه " جهادي ها" اعلام " جهاد" نمودند!!

اما بنظر مي رسد که " وسوسه هاي شيطاني" با برقراري " امارت اسلامي" طالبان در بخش عمده سرزمين افغانستان، نه تنها پايان نيافته است، بلکه شدت روزافزون نيز کسب کرده و دامنه فسق و فجور بيشتري از پيش گسترش داده است!!

در سايه حاکميت " امارت اسلامي"، افغانستان به بزرگترين توليد کننده مواد مخدر در جهان تبديل شده است و کشت ترياک و توليد هيروئين و تجارت اين مواد، محور اقتصاد مملکت را تشکيل مي دهد. رقم عمده درآمد مالياتي فروش تجارت ترياک و هيروئين کاملا قانوني است و سردمداران " امارت اسلامي" رهبران و گردانندگان اصلي آن به شمار مي روند. زماني يکي از پيروان مذهبي ملا عمر، امير المومنين طالبان، در مورد حلال و حرام بودن کشت و تجارت ترياک، از وي " استفتاح" بعمل آورده بود. ملا عمر در جواب گفته بود که " ما بمب اتم نداريم، اما ترياک بمب اتم ما است و ما با اين بمب اتم کفار را مضمحل مي نمايم"

واضح است که با استفاده از اين " بمب اتم"، حاکميت طالبان بر بخش عمده سرزمين افغانستان برقرار گرديده است. اما در مورد اعتلای اخلاقي و معنوي ناشي از اين حاکميت چه مي توان گفت؟ روشن است که تاثيرات " راديوي آنها گسترش داده است. بالاتراز آن، نتايج اخلاقي و معنوي حاکميت يك باند تشکيل شده بر محور توليد و تجارت مواد مخدر در کل، چه چيزي مي تواند باشد غير از سقوط اخلاقي و معنوي در تمامي ساحات زندگي فردي و اجتماعي وقتي طالباني از ماموريت چند ماهه سياسي و نظامي برمي گردد، دوستان و آشنايان وي، بويژه در ساحات ولايات قندهار، هلمند و ارزگان که در واقع مرکز اصلي طالبان را تشکيل مي دهد، قبل از هر چيز ديگر مایل اند بدانند که طالب زن و موترسواري جديد با خود آورده است يا نه؟ موترسواري معمولاً " دستاورد" چور و چپاول است در حالیکه زن جديد يابا پول هنگفت " خريداري" مي شود و يا اختطاف مي گردد. " تو خود حديث مفصل بخوان از اين مجمل"

اين ناکامي اخلاقي و معنوي و به بيان روشن تر سقوط اخلاقي و معنوي " امارت اسلامي" که يگانه نمونه اي نيست و نمونه هاي " جمهوري اسلامي ايران" و " حکومت اسلامي سودان" را نيز در پهلوي خود دارد، چه چيزي را مي سازد؟ چرا کار " مجاهدين ضد فسق و فجور" که زماني حاميان خارجي شان، پيشروي هاي برق آساي شان را در مقابل با " جهادي هاي فاسق و فاجر" ناشي از برتري آشکار اخلاقي و معنوي شان مي دانستند، اين چنين به اقتضای و رسوائی کشيده است.

يك نتیجه گیری رایج " عامه پسند " اعلام می نماید که این ها مسلمانان حقیقی نیستند . حتی کسانی از میان غیر مذهبیون ، با بکار برد عبارت " سوء استفاده از احساسات مذهبی توده ها " توسط طالبان و سایر اسلامی ها ، این مبحث را پایان یافته محسوب می کنند و وانمود می سازند که راه حل نهایی مسئله را یافته اند . اما موضوع اساسا این گونه نیست و توسل به تحت سوال قرار دادن حقیقت مسلمانی طالبان و سایر هم قماشان شان خاک پاشیدن به چشم توده های مردم و فریب کاری در حق آنها است . این فریب کاری که عملا در خدمت تاریک نگهداشت ذهنیت توده های مردم قرار می گیرد ، برای خود عاملین آن نیز مفیدی در بر ندارد . چه کسی می تواند در مسابقه برای "بهترین مسلمان بودن " با " حضرات " شیخ گلب الدین حکمتیار در این مسابقه و رقابت با زنده شده اند . مگر در ایران کسانی مثل " قطب زاده " و " بنی صدر " و حتی " رجوی " توانستند ثابت نمایند که آنها و نه آیت الله ها و حجت الاسلام های باند خمینی و خامنه ای ، مسلمانان حقیقی هستند ؟ این امر نتیجه يك واقعیت مسلم است : حقیقی ترین مسلمانان در جهان امروز همین طالبان ، جمهوری اسلامی چي های ایران ، حاکمان اسلامی سودان و سایر هم مسلکان شان می باشند . در واقع همین موضوع ، و نه هیچ موضوع دیگر اساس ناکامی های افتضاح آور این " حکومت های عدل الهی " را تشکیل می دهد .

افتضاحات اخلاقی " امارت اسلامی " طالبان و سایر رژیم های اسلامی حاکم ، بخشی از شکست های کلی این گونه رژیم ها را در عرصه های مختلف اقتصادی ، سیاسی ، اجتماعی ، و فرهنگی می سازد و وجهی از شکست ایدئولوژیک آنها را نشان می دهد .

امروز دیگر بخوبی و روشنی و در جریان عمل چندین ساله رژیم های اسلامی ثابت گردیده است که آنچه زمانی تحت نام " سیستم اقتصادی اسلامی " به مثابه " راه سوم میان سرمایه داری و کمونیزم " توسط " جنبش های اسلامی " شعار داده می شود ، هیچ نیست مگر همان سیستم اقتصادی موجود نیمه مستعمراتی - نیمه فیودالی حاکم بر اکثریت " کشورهای اسلامی " ، در بدترین و زشت ترین شکل و شمایل خود ، حکومت های اسلامی موجود نه تنها سیستم اقتصادی نیمه مستعمراتی - نیمه فیودالی حاکم را دست نخورده باقی گذاشته اند ، بلکه برای تقویت و جوه فیودالی این سیستم تلاش های وسیع نیز انجام می دهند . این حاکمیت ها از لحاظ طبقاتی بصورت بسیار صریح و روشن نمایندگان سیاسی فیودال کمپرادورها هستند و مامورین شان حفظ و تقویت نظام استثمار گرانه و ستم گرانه موجود بوده و هیچ ربطی با منافع اساسی توده های مردم و تامین این منافع ندارند . این موضوع را در ایران و سودان به همان وضاحتی می توان دید که در افغانستان اساسا اسلام بعنوان ایدئولوژی سیاسی - مذهبی ، طی قرون متمادی ، بر کشور های مثل افغانستان و ایران و غیره حاکمیت داشته و بمتابه ایدئولوژی طبقه حاکمه فیودال توسط حکومت ها و سلسله های مختلف که " اولوالامر مسلمین " داشته می شده اند ، از يك جانب مورد تقویت قرار می گرفته است و از جانب دیگر در حفظ و تقویت نظم حاکم مورد استفاده قرار داشته است در دوره معاصر که رشد تحولات بورژوازی و همچنان پیدایش جنبش های کمونیستی ، با تقدم و تاخر های زمانی متفاوت ، " کشورهای اسلامی " را دربر گرفت ، پیدایش جنبش های سیاسی اسلامی جدید در حقیقت امر يك عکس العمل فیودالی و حامل دیدگاه های آن بخش از طبقه فیودال حاکم بوده و هست که تحولات جدید را نمی پسندد و بازگشت به گذشته را در سر می پروراند . ازین جهت قدرت گیری این " جنبش ها " در کشورهای مختلف اسلامی در نفس خود ، قدرت گیری ارتجاع و واپس گرایی اقتصادی ، سیاسی ، اجتماعی و فرهنگی و در نتیجه ایدئولوژیک بوده است .

به عبارت دیگر ایدئولوژی اسلامی ، حکومت اسلامی ، نظام اقتصادی اسلامی و اخلاقیات اسلامی داروهای نیستند که تازه کشف شده باشند . این ها طی سده های متمادی بر کشور های مثل افغانستان ، ایران و غیره سلطه داشته اند ، اما نه درمان کننده بیماری بلکه خود ، علامت مرض

بوده اند. توسل به این داروهای امتحان شده بجای اینکه شفا بخش دردهای جامعه باشد، برابعداین دردها می افزاید و عمق و گسترش شان می دهد. " مدرن سازی " این داروی کهنه نیز نمی تواند کاری از پیش ببرد. این حکایت درواقع همان حکایت تریاک است. استفاده از تریاک برای درمان سرفه يك شیوه قدیمی تداوی سرفه است. اما اعتیاد به تریاک خطرناکتر از سرفه است. در قرن نوزده " مورفین " که يك ماده مشتق شده از تریاک و شکل " مدرن شده " تریاک است ساخته شد و برای تداوی معتادین به تریاک مورد استفاده قرار گرفت، اما اعتیاد به مورفین خطرناکتر از اعتیاد به تریاک به کار رفت، اما اعتیاد از میان نرفت بلکه شکل خطرناکتری بخود گرفت. در این اواخر برای تداوی اعتیاد به هیروئین، ماده مخدر دیگری بنام " متادن " ساخته اند که به ویژه در آمریکا مورد استفاده قرار می گیرد. به یقین این تداوی نیز همان نتیجه ای را ببار خواهد آورد که هیروئین و مورفین ببار آورده اند یعنی خطرناکتر شدن بیشتر از پیش اعتیاد و نه علاج آن.

اگر بطور خاص مسئله " ارزش های اخلاقی " را در نظر بگیریم، با وضاحت تمام می بینیم که مشکل اساسی طالبان این نیست که آنها در رابطه با تطبیق درست " ارزش های اخلاقی اسلامی " مسلمانان خوبی نیستند، بلکه این است که این ارزشها دیگر به قدر کافی کهنه و فرسوده شده اند و نمی توانند يك سیستم ارزشی قابل قبول و چاره ساز در قرن بیست و یکم را تشکیل دهند. مثلا کل برخورداري را که طالبان با زنان بعمل می آورند اساس منطبق با ضوابط و قواعد اسلامی است. اما از آنجایی که شرایط و الزامات جوامع بشری درکل و به بیان اخلاقی آن، وجدان بشریت معاصر، بطور مثال نمی تواند عمل مشروع و جائز اسلامی به غنیمت گرفتن زنان در جریان " جهاد " را مورد پذیرش قرار دهد، عملکرد طالبان درین مورد، تبارز آشکاری از فساد اخلاقی تلقی می گردد. آنها خود به این امر واقف اند. بناء از یکجانب این عمل جائز اسلامی را مکررا مرتکب می شوند و از جانب دیگر نمی توانند از این عملکرد شان در قبلا افکار عامه جهانی آشکارا دفاع نمایند، لذا انکار به عمل می آورند و اعلام می کنند که به آنها تهمت زده می شود.

درواقع بنا به همین دلایل است که حکومت های اسلامی نه تنها از لحاظ سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی درکل شکست خورده اند بلکه بطور خاص در رابطه با اسلامی ساختن جوامع از لحاظ اعتقاد به مذهب و اجرای احکام مذهبی نیز بطور فاحشی دچار شکست گردیده و می گردند. احصائیه ای را که اخیرا مقامات جمهوری اسلامی ایران در مورد نماز انتشار داده اند، به نحو گویائی افشاء می کنند، این شکست فاحش است.

این احصائیه می گوید که 77% اهالی ایران اصلا نماز نمی خوانند. 12% آنها گاهگاهی می خوانند و صرفا 11% اهالی را نمازگزاران دائمی تشکیل می دهند. احصائیه فیصدي افراد " تارك الصلواه " در میان جوانان را 86% برآورد کرده است. این است ثمره تلاش بیشتر از دوده حکومت اسلامی تحت رهبری مرجع تقلید شیعیان جهان، برای اسلامی ساختن جامعه ایران!! نماز در اسلام ستون دین است. وقتی این ستون در " ایران اسلامی " اینگونه ویران و فروریخته باشد، حال و احوال احکام دیگری مثل روزه چگونه خواهد بود؟

درافغانستان، در عکس العمل با برگزاری اجباری نماز توسط طالبان، نماز گریزی به تدریج اوج می گیرد و اظهارات مبتنی بر شك و تردید در مورد اساسات و اصول اسلامی در میان مردم بخاطر شکست عمومی و کلی سیستم اسلامی حکومت، در حال شیوع است.

این چنین است که مبارزه برای جدائی دین از دولت یعنی مبارزه برای مبدل ساختن مذهب و اعتقادات مذهبی به يك امر خصوصی افراد، نه تنها يك جزء مهم مبارزات ملی - دموکراتیک در مرحله فعلی را تشکیل میدهد، بلکه مبارزه ای است که دورنمای پیروزی در آن روشن به نظر می رسد. تئوکراسی حاکم گرچه وحشی و سرکوبگر است، اما در تحلیل نهائی ببرکاغذی است و

از لحاظ عینی و ذهنی به شدت ضربه پذیر است. سلطه این هیولا مثل حالت ابتلا به سنگینی در خواب است که اگر صدا دهی و به حرکت درآیی نابود می شود.

به پیش در راه انقلاب دموکراتیک نوین و انقلاب سوسیالیستی به پیش در راه ایجاد جامعه بی طبقه کمونیستی در جهان

زن ستیزی طالبان

بتاریخ 7 جولای مری مکمکین زن آمریکایی که بیشتر از 30 سال در افغانستان زندگی کرده و از مدتی بدینسو در رابطه با زنان کار می کرده است همراه با 7 تن از همکارانش به جرم جاسوسی توسط پولیس طالبان از شهر کابل دستگیر شدند و بعد از 4 روز دوباره رها گردیدند. درارتباط با این موضوع طالبان اعلان نمودند که تمام زنانی که بعد ازین با مؤسسات خیریه کار می نمایند حق کارکردن را ندارند. به گفته رئیس پولیس مذهبی طالبان مولوی محمد ولی، مری مکمکین بعد از تثبیت شدن اینکه وی واقعا جاسوسی می کرده است توسط پولیس دستگیر گردید. وی گفت که جرم جاسوسی در افغانستان مرگ است ولی طالبان مهربانی کرده اند و وی را زنده رها نموده اند، وگرنه حق داشتند او را بکشند. جالب است به مجرد اینکه ثابت می گردد که مری مکمکین جاسوس بوده است تمام زنان دست شان از کار گرفته می شود!!

مری مکمکین می گوید که فقط در رابطه با زنان کار می نموده است و این کارش برای طالبان خطرناک تلقی گردیده است. او گفت که من برای طالبان زنی خطرناکی هستم زیرا با زنان کار می نمایم. وی اعتراف کرد که علیه سیاست طالبان در رابطه با زنان تبلیغ نموده است. او گفت که طالبان می خواهند زنان در خانه قید باشند و غیر از سرپرستی اطفال دیگر وظیفه ای نداشته باشند درس نخوانند و با سواد نشوند. اینکه کدام یک راست است می گوید به بررسی کوتاهی از سیاست طالبان و موقعیت زنان در افغانستان می پردازیم.

شوونیزم مرد سالار و ستم بر زن یکی از ارگان های اصلی جامعه افغانستان بحساب می آید. از ادوار گذشته تا حال، در مراحل مختلف، اعمال ستم بر زن یکی از قضایای خیلی جدی این جامعه بوده و می باشد، دیدگاه غالب در مورد زنان همان دیدگاه عقب مانده فیودالی است که از قرن ها قبل پایه ریزی گردیده است. ایدئولوژی مذهبی با دیدگاه سنتی عقب مانده فنودالی توأم گردیده و مرد سالاری بعنوان قانون غالب در سطح جامعه خود را تثبیت نموده است. با مسلط شدن امپریالیزم در عرصه جهانی و پایه گرفتن بورژوازی کمپرادور در افغانستان کوشش هایی بعمل آمده است تا در این عرصه نیز ریفورم های بورژوائی بعمل آید، اما این ریفورم ها که با فراز و نشیب همراه بوده تا حال تاثیرات چندانی نداشته و در نتیجه نیروهای کار زنان کماکان در چوکات مناسبات فیودالی مقید باقیمانده و به بازار بورژوائی وارد نگردیده است.

قدرت گیری بورژوازی بوروکرات در وجود حکومت امان الله خان با اصلاحات در مورد زنان همراه است. امان الله خان اصلاحات را در مورد زنان از دربارش شروع نموده و آنرا در کشور گسترش داد. تشویق حکومت امانی باعث شد که زنانی با دیدگاه بورژوائی هموائی نشان دهند. تاسیس مکاتب دختران اولین اقدام عملی امان الله خان در این زمینه می باشد. تاسیس مکاتب دخترانه و تشویق دختران جهت رفتن به مکتب، امان الله خان را در تقابل با افکار فنودالی و مذهبی عقب مانده قرار داد. وی با وجود داشتن قدرت دولتی در رابطه با پروگرام اصلاحات برای زنان با مخالفت های جدی روبرو گردید. بعد از سقوط حکومت های امان الله و حبیب الله و روی کار آمدن حکومت خاندان طلایی پایه های بورژوازی کمپرادور در افغانستان به تدریج مستحکم تر گردید.

پروگرام اصلاحات در مورد زنان بار دیگر در زمان صدارت شاه محمود شروع شد که در زمان صدارت داود ادامه یافت و بعد از آن دوره "دموکراسی ظاهر شاهي" بیشتر از پیش قوت گرفت. ظاهر شاه با اصلاحاتش توانست طیف وسیعی از دختران را به طرف تعلیم و تربیه جلب نماید. با اوج گیری جریان های سیاسی در کشور، زنان توانستند نقش اجتماعی بیشتری بر عهده بگیرند. اینجاست که سه دیدگاه متفاوت در مورد زنان در وجود نیروهای سیاسی کشور پایه می گیرد. دیدگاه فئودالی، دیدگاه بورژوائی و دیدگاه انقلابی، از میان هرسه دیدگاه، دیدگاه اول قوی تر و دیدگاه های دومی و سومی به مراتب ضعیف تر عمل می نموده اند.

بعد از کودتای 7 ثور 1357 شمسی و به قدرت رسیدن رژیم وابسته به سوسیال امپریالیزم شوروی، دیدبورژوائی وابسته به سوسیال امپریالیزم از طرف دولت وابسته در رابطه با زنان بصورت وسیعی زمینه های عملی پیدا نمود و رژیم حاکم با داشتن بینش بورژوائی توانست زنان زیادی را در خدمت سیاست های بورژوائی اش قرار دهد. ولی از آنجایی که اقدامات رژیم صرف به شکل ریفرمیستی روی دست گرفته شده بود نتوانست بعد از سقوط حکومت نجیب زنان را به نیروی مبدل نماید که يك دفاع حد اقل نیز از آن بعمل آورد. دولت اسلامی به سرکوب زنان پرداخت و حجاب اسلامی را بر آنان تحمیل نمود.

ولی با پیدایش و گسترش طالبان بر کشور بود که زنان در تنگنای ستمی شدید تر از هر زمانی دیگر قرار گرفتند. حکومت طالبان زنان را اولین هدف سرکوب شان قرار دادند. ایدئولوژی و فرهنگ غالب فئودالی بعنوان ایدئولوژی و فرهنگ ضد زن به رسمیت شناخته شد و ستم بر زن قانونا تثبیت شد. طالبان در رابطه با زنان خیلی "منطقی" عمل می نمایند زیرا ایدئولوژی شان حکم می نماید که زنان باید تابع مردان باشند و بدون چون و چرا از مردان اطاعت نمایند. تابعیت زن از مرد قانون برسمیت شناخته شده مذهبی است و این را هر فرد مسلمان می داند. وقتی طالبان می گویند ما مطابق قانون به زنان حق می دهیم راست می گویند حق قایل شدن برای زنان در چوکات مذهبی همین است که طالبان عملی می نمایند ولی زنان قربانی سنت های فرهنگی جامعه نیز می شوند، سنت فئودالی بالهام از ایدئولوژی مذهبی زنان را در انقیاد بیشتر نگه می دارد. در فرهنگ فئودالی مسلط افغانستان زنان مانند هر جنس دیگر در معرض خرید و فروش علنی قرار می گیرند. خریدن زن از طرف مرد، وی را قانونا به ملکیت مرد در می آورد و آزادی اش را سلب می نماید.

کار نمودن و فعالیت زن در بیرون از خانه در فرهنگ فئودالی بی ننگی و بی غیرتی برای مردان بحساب می آید. گرچه زنان دهاتی در پیشبرد فعالیت های زراعتی با مردان شان همکاری می نمایند ولی از آنجایی که این فعالیت ها در چوکات کار خانگی صورت می گیرد، از لحاظ مذهبی و فرهنگی حساسیت برانگیز نیست. اما کار زنان در بیرون از خانه و در رابطه با مردان بیگانه حساسیت برانگیز است زیرا که این نوع کار مستلزم تماس داشتن با "مردان نامحرم" است و تماس داشتن زنان با مردان نامحرم از جمله گناه های کبیره به شمار می رود. پای نهادن زن بیرون از دروازه خانه عملا خلاف ورزی مذهبی است و زن مسلمان پاک آنست که در بیرون از خانه شوهرش پای ننهد.

طالبان "با غیرت ترین" و "با ننگ ترین" مردان افغانستانی بشمار می روند زیرا بیشتر از هر فرد دیگر افغانستانی بر زنان ظلم روا می دارند و ستم می کنند. آنها که مدعی اند احکام شریعت در مورد زنان را پیاده می نمایند واقعا می نمایند و کرده اند. به مجرد وارد شدن طالبان در شهر کابل و سایر مناطق، مکاتب دخترانه تعطیل گردید و زنان کارمند دست شان از کار گرفته شد، بیرون رفتن زنان از خانه ممنوع گردید و زنان خلاف ورز مورد ضرب و شتم نیروی امر به معروف طالبان قرار گرفتند. بیشتر از 50 فیصد زنان شهر کابل برای مسئولیت گیری بارفامیل های شان قدم به بیرون نهاده بودند و عملا سهم خویش را در این مورد اداء می نمودند. اما با ورود طالبان

دست شان از کار گرفته شد و بر مشکلات فامیل های شان افزوده گردید . در کشوری که بیشتر از 50 نفوس آن عملاً در چهار دیواری خانه زندانی باشند و هیچ گونه نقشی در تغییرات زیربنایی و روبنایی نداشته باشند چه انتظاری از پیشرفت و تغییر در آن جامعه می توانیم داشته باشیم . به یقین می توان گفت که بدون شرکت زنان در تمام موارد تغییر و دگرگونی ناممکن می باشد زمانی میتوانیم از یک اجتماع سالم و انسانی سخن بگوییم که زنان و مردان آن جامعه بدون هیچ امتیاز و تبعیضی کنار هم قرار گرفته و در تغییرات آن جامعه سهیم باشند . آیا می توانیم از سیستم حکومتی که نصف نفوس جامعه را در قید و بند نگه داشته اند انتظار پیشرفت و ترقی دادن جامعه را داشته باشیم ؟ هرگز نه ، این سیستم فرسوده فقط به درد ناپود شدن می خورد . در وضعیتی که اقتصاد کشور ناپود گردیده و تمام آبادی اش به ویرانه مبدل گردیده است چه کسی باید آنرا بازسازی نماید؟ زمانی که خرافات و جهالت بر مملکت حکمروائی نماید چه کسی باید ویرانی های این مملکت را به آبادی تبدیل نماید؟ در موجودیت همچون نظامی که زنان را به حبس ابد محکوم نموده است و مردان را به جرم ریش تراشی به زندان گسیل می دارد چگونه می توان انتظار داشت که افغانستان آباد گردد ؟ پس راه حل چه است ؟ عده ای طالبان را متهم می نمایند که اینها مانع ورود سرمایه های خارجی به افغانستان هستند . گویا " بشردوستان " امپریالیست در انتظار نشسته اند که در صورت مساعد شدن زمینه به کمک مردم افغانستان بشتابند و کشور را آباد نمایند، به زندان فرستاده شدن مری مکمکین توسط طالبان این توهم را تقویت می نماید . سوال اینجاست که آیا طالبان واقعا مری مکمکین را به جرم جاسوسی به زندان فرستاده است ؟ نمی دانیم چه چیز طالبان نیاز به جاسوسی دارد ؟ اینها چه چیزی مخفی از امپریالیست ها دارند که نیاز به جاسوسی داشته باشد ؟ حکومتی که خودش مهره دست نشانده باشد قبل از هر کس دیگر تمام سیستم حکومتش جاسوس بلکه پایگاه اربابش است . گمان نمی رود امپریالیست ها نیاز داشته باشند جاسوسانی را وظیفه بدهند تا از حکومت طالبان جاسوسی بعمل بیاورد . آیا از تمام مؤسسات باصطلاح خیریه فقط مؤسس مری مکمکین وظیفه جاسوسی داشته است ؟ چرا طالبان افراد بقیه مؤسسات را که مردان اداره می نمایند و در رابطه با سیاست طالبان در مورد زنان سکوت کرده اند به جرم جاسوسی نمی گیرند و زندانی نمی سازند ؟ معلوم است که برای طالبان جاسوسی کردن و یا نکردن آنها از اهمیتی برخوردار نیست زیرا می دانند که خود شان در امر جاسوسی مهره های اصلی تراند ، ولی کسی حق ندارند سیاست های زن ستیزی طالبان را افشاء نماید .

واقعیت اینست که طالبان و مؤسسات امپریالیستی هردو، دوسریک نخ می باشند . اینکه طالبان مانع ورود سرمایه های امپریالیستی در افغانستان باشند نیز نمی تواند قابل قبول باشد، زیرا حکومت طالبان برای امپریالیست ها در شرایط فعلی که تقسیم کار در سطح جهانی عملی گردیده است قبل از اینکه مانعی بر سر راه باشد در یک دایره واحد در سطح جهانی وظیفه اش را اجرا می نماید . نباید از امپریالیست ها انتظار داشت که دست مرحمت بسوی ما دراز نماید و ما را از بدبختی نجات دهد ، زیرا که آنها خود عاملین اصلی این بدبختی اند . اینکه طالبان چرا بطور مشخص فلان مؤسسه امپریالیستی را غیر قانونی اعلام می نماید فقط به این دلیل است که این مؤسسه زنان را تشویق می نماید که در کارهای بیرون از خانه فعال گردند . ولی این سیاست قبل از اینکه تشویق زنان برای تامین آزادی شان باشد بیشتر برای رفع احتیاجات کاری مد نظر قرار می گیرد زیرا اولاً زنان به معاش بسیار کمی استخدام می شوند و در ثانی مؤسسات باصطلاح خیریه نمی تواند بدون موجودیت کارمند زن کارهای خویش را پیش ببرد .

انتظار داشتن از امپریالیست ها هیچ دردی رادوا نمی نماید. تنها با اتکا، به نیروی خود مان می توانیم کشور آباد داشته باشیم. نیروی که تمام افراد کشور را اعم از زنان و مردان در برگیرد . تنها با نابودی نظام موجود می توان پایه های اجتماع سالم را پی ریزی نمود و جامعه آزاد و مستقل بوجود آورد.

زنان بصورت بالقوه داراي شوروشوق انقلابي عظيمي مي باشند که اگر درجهت انقلاب رها شود تاثيرات بالفعل بزرگي بر پيشرفت پروسه انقلاب ، خواهد داشت .

گزارش ذیل از شهر کویته پاکستان به " شعله جاوید" رسیده است . متن این گزارش درمورد " اتحادیه استادان مکاتب و مدارس مهاجرین افغانی در شهر کویته " و اساسنامه آن است ، به نحوگویی نشان دهنده بی مسلکی تمام عیار سیاسی واجتماعی بخشی از " روشنفکران " تسلیم طلب افغانستان است که بخاطر گردن نهادن به الزامات مراجع تمویل کننده ارتجاعی و امپریالیستی به جایگاه منحط ترین و جاهل ترین عناصر خرافاتی و ارتجاعی سقوط کرده اند . ما بخاطر اینکه یکی از تبارزات فوق العاده زشت و تهوع آور اپورتونیزم برخاسته از لجنزار ارتداد و تسلیم طلبی را به خوانندگان " شعله جاوید" نشان داده باشیم ، اقدام به انتشار این گزارش رسیده می نمائیم .

گزارشی از کویته :

سقوط در قعر منجلا ب

سال گذشته اتحادیه ای بنام " اتحادیه استادان مکاتب و مدارس مهاجرین افغانی در شهر کویته " توسط عده ای از معلمین و استادان مهاجر افغانستانی در پاکستان تشکیل گردید . گرچه این اتحادیه تا حال نتوانسته چندان فعال باشد ، اما هنوز هم بصورت رسمی موجودیت دارد و عناصری از تشکیل دهندگان آن کوشش های معینی برای فعال ساختن آن بعمل می آورند . اما منظور از تهیه و ارسال این گزارش توجه به این جنبه از موجودیت و فعالیت اتحادیه مذکور نیست بلکه بررسی و ارزیابی از جهت گیری اجتماعی و فرهنگی و درنهایت سیاسی ارتجاعی و ضد انقلابی این اتحادیه است که بصورت بسیار روشن در اساسنامه اش تبارز یافته است . " اساسنامه اتحادیه استادان ... " با این جملات ، آغاز می گردد :

" بسم الله الرحمن الرحيم . نحمده و نصلي علي رسول الكريم ، اما بعد ! سپاس بي کران خدای را که به تقدیر عزیزش ما را درزندگی اندهبار (اندوهبار) غربت نشانید و لذت وطن را از دوری آن چشاندید . چه جنگ های ویرانگر و تباه کن بیشتر از بیست سال نه تنها مردمان ما را به خاک و خون کشانید بلکه شیرازه تعلیم و تربیت را در وطن محبوب ما از هم پاشانید و عوض نور جلال ، نفاق و ضلال بی اعتمادی و ناصداقت (عدم صداقت) کارید و ما حاصل آن عده ای مجبور به فرار و دور از وطن آواره شدند و عده ای زیر بم و بارود (بمب و باروت) جان می سپارند . "

میلیون ها تن افغانستانی زیر بمب و باروت جان سپرده اند و هنوز دیگرانی جان می سپارند ، میلیون ها نفر افغانستانی در غربت و آوارگی بسر می برند و سلسله این بی خانمانی هنوز هم ادامه دارد ، شیرازه تعلیم و تربیه در افغانستان از هم پاشیده و نفاق و گمراهی بر کشور مسلط گردیده است . اما این همه ناشی از تقدیر عزیز الهی است و لذا نه تنها جایی برای شکایت وجود ندارد بلکه " خدای " را " سپاس بی کران " نیز باید گفت !! این دید تقدیر گرایانه بغایت ارتجاعی و به شدت عقب مانده و ضد علمی " اساسنامه اتحادیه استادان ... " سقوط تدوین کنندگان و تصویب کنندگان آنرا در عمیق ترین قعر منجلا ب جاهلیت و ابتدال نشان می دهد .

حتی توده ای عقب مانده مذهبی بخاطر " بلاومصیبتی " که دامن گیر افغانستان و افغانستانی ها گردیده است ، به سپاس گویی آنهم سپاس گوئی بی کران، به " درگاه خدا " نمی پردازند، بلکه " دست توبه و استغفار " بلند می کند و طالب بخشودگی " گناهان " خود و هموطنان بلاکشیده و مصیبت زده شان می شوند . این فقط بخش کوچکی از خرفت ترین و جاهل ترین عناصر مذهبی

اند که بمثابة تحتانی ترین و عمیق ترین چوروم های درون منجلا ب جاهلیت و خرافات ، از بابت " بلا و مصیبت " وارده بر مردم افغانستان ، " خدای " را سپاس می فرستند و " تقدیر عزیزش " را شکر گزار می نمایند.

در تقدیر گرای " اساسنامه اتحادیه استادان ... " هیچ قدرت و نیرو و شخصیتی در قبال اوضاعه واحوال جاری کشور و مردم کشور تقصیر و ملامتی ای بر گردن ندارد. جنایات خلقی ها و پرچمی های رویونیست ، مزدور و وطن فروش، تجاوزگری ها و قتل عام ها و ویران گری های متجاوزین سوسیال امپریالیست ، مداخلات و دست اندازی های امپریالیست های غربی و قدرت های ارتجاعی منطقه ، جنایات و وحشی گری های اسلامی های جهادی و طالبی ، همه ناشی از " تقدیر عزیز الهی " است و کسی در این میان ملامت نیست !! چقدر باید خرفت و جاهل بود تا این مزخرفات را بر روی کاغذ آورد ویا برای این لاطانات سرجنابند و تائید شان کرد؟ چقدر باید خود غرض و خود پسند و فریب کار بود تا طرح این چنین یاهه گویی ها را فعالیت در میان مردم و پیوند با توده ها بحساب آورد؟

این تقدیر گرایی مبتذل ، تکیه گاه ایدئولوژیک " اتحادیه استادان ... " را در " بیطرفی سیاسی " ادعائی این اتحادیه تشکیل می دهد ، موقفی که فقط می توند به عنوان " بی شرفی سیاسی " تعریفی گردد . چرا می گوئیم " بی شرفی سیاسی " ؟ اولاً به این خاطر که اگر کسی کوچکترین شرف سیاسی داشته باشد ، نمی تواند جنایات خلقی ها و پرچمی ها و اربابان سوسیال امپریالیست شان را نادیده بگیرد ، مداخلات و دست اندازی های امپریالیست های غربی و قدرت های ارتجاعی منطقه در زمان تجاوز شوروی و بعد از آن را به فراموشی بسپارد و خیانت های اسلامی های جهادی و طالبی را هیچ بشمارد ، بین آنها و مردمان زجر دیده و بلا کشیده افغانستان علامت تساوی کشیده و همه را تابع و مطیع " تقدیر عزیز الهی " بداند و از بابت این همه " بلا و مصیبت " خدای را سپاس بی کران بفرستد و حتی در حق جانین، تجاوزگران، خاینان ، چپاولگران و فاسقان به "دعای بد" متوسل نشود !! فقط يك چیز باقی مانده است ، " دعای مغفرت " برای سوسیال امپریالیست ها ، امپریالیست ها و قدرت های مرتجع خارجی و جنایتکاران جهادی و طالبی ، و این ضرورتی ندارد زیرا که در بینش تقدیر گرای اساسنامه " گناه " و " ثوابی " و " توبه " و " استغفاری " در کار نیست و همه مطیع " تقدیر الهی " اند !! ثانیاً به این خاطر که این " بی طرفی " در واقع بیطرفی نیست و فریب کارانه است . اساسنامه " اتحادیه استادان ... " صراحتاً در جهت تنوکرایی " طرفی گیری " دارد . به اساسنامه اتحادیه نظر می اندازیم :

" بسم الله الرحمن الرحيم . نحمده و نصلی علی رسول الکریم ، اما بعد! سپاس بیکران خدای را که به تقدیر عزیزش ... " (صفحه اول پروگرام اول)

" ما با التجا به بارگاه حضرت منان (ج) و آستان مطهر رسول مقبول خدا (ص) این اتحادیه خویش را با اهداف عالی اسلامی ... " (صفحه اول پروگرام آخر)

" اصول و اساسات اسلام را در هر عرصه تعلیم اساس فعالیت خود می شماریم " (صفحه سوم ، سطر چهارم)

" ایجاد رقابت های سالم و سازنده تعلیمی و تربیتی در بین شاگردان از قبیل مسابقات قرائت قرآن کریم ... " (صفحه دوم ، هدف شماره ششم)

اولین جزء تشکیل دهنده آرم اتحادیه " آیه مبارکه " و من یوت الحکمت فقداوتي خیرا کثیرا " در فراز آرم " (صفحه هفتم 9 ، فصل توضیح آرم)

کیست که نداند حاکمیت " تنوکرایی " و فعلاً بصورت حاکمیت طالبان ، عامل مستقیم تمام مشکلات اقتصادی ، سیاسی ، فرهنگی و اجتماعی ، منجمله عامل مستقیم فروپاشی شیرازه تعلیم و تربیه در کشور محسوب می گردد. " اساسنامه اتحادیه استادان ... " تحت نام " بیطرفی در

مسائل سياسي " حاضر نيست به اين حقيقت روشن و آفتابي اذعان نمايد و در واقع آنرا نادیده مي گيرد . علت آن معلوم است . " اتحاديه استادان ... " خود بخشي از همان حاکميت تئوکراتيک است که تحت نام " بيطرفي در مسائل سياسي " مي خواهد در چوکات فعاليت هاي مربوط به تعليم و تربيه ، استادان مکاتب و مدارس مهاجرين افغانستاني در شهر کويته را سازمان دهی نماید . مطالب نقل شده فوق از متن اساسنامه اتحاديه اين مطلب را به صراحت و روشني نشان مي دهد . هويت تئوکراتيک " اساسنامه اتحاديه استادان ... " صرفاً ماثبه يك موضوع عام باقي نمی ماند ، بلکه شکل و شمایل مشخص نیز بخود مي گيرد . فصل دوم سند ، تحت عنوان " اساسنامه " با اين جملات آغاز مي گردد :

" اصول و اساسات اتحاديه مکاتب و مدارس مهاجرين افغاني در شهر کويته " بر مبني (بر مبناي) اصول مقررات اسلامي ، ملي ، فرهنگي ، تاريخي ، جغرافيايي وساير پاليسي مربوطه قبلي (قبل از 7 ثور 1357) قرار ذيل طرح مي آورد (طرح مي گردد) . (صفحه دوم و سوم اساسنامه) يعني اينکه نصاب تعليمي زمان ظاهر و داود ، اصولاً و اساساً بعنوان نصاب تعليمي مورد قبول " اساسنامه اتحاديه استادان ... " اعلام مي گردد . به عبارت ديگر تئوکراسي اتحاديه استادان بطور مشخص " تئوکراسي ظاهر شاهي " است ، نه تنها طبق اصول مقررات اسلامي ، بلکه طبق اصول مقررات ملي ، فرهنگي ، تاريخي ، جغرافيايي و همچنان ساير پاليسي هاي مربوطه مطروحه !! يکي از صفات مشخصه حاکميت تئوکراتيک اين است که تعليمات ديني اجباري (معمولاً يك دين خاص) بخشي از نصاب تعليمي عمومي آن را تشكيل مي دهد . نصاب تعليمي ظاهر شاهي تعليمات ديني اسلامي اجباري است و اين تعليمات در شکل مذهبي حنفي آن تطبيق مي گردد . شونيزم پشتون جزء بسيار مهم ديگري از نصاب تعليمي ظاهر شاهي را تشكيل مي دهد ، که در تمام مضامين بويژه مضامين پشتو و تاريخ مورد تبليغ و ترويج قرار مي گيرد . در اين نصاب تعليمي ، متعلمين پشتون نسب براي کسب صفات شونيزستي به شدت مورد تلقين قرار مي گيرند و فرزندان ملیت هاي غير پشتون ناگزير و مجبور اند که در مورد صفات برجسته پشتون ها ولياقت آنها براي حاکميت ، دروس زيادي را فرا بگيرند . خلاصه ، اين نصاب تعليمي مبتني بر اجبار در فراگيري دروس ديني ، ستمگري مذهبي و ستمگري ملي است . اساسنامه در يکجا از عدم تعصب مذهبي و تبعيض ملي اتحاديه حرف مي زند . بايد پرسيد که در کجاي " اصول و اساسات اتحاديه استادان ... " تعصب مذهبي و تبعيض مليتي وجود ندارد ؟ اگر اين " اصول و اساسات " را مي توان مبتني بر عدم تبعيض و تعصب و نبود نفاق خواند ، پس چه چيزي را مي توان تعصب و تبعيض و نفاق نام گذاري کرد ؟

شونيزم جنسي يکي ديگر از صفات مشخصه اصول تعليمي تئوکراتيک و بصورت مشخص نصاب تعليمي ظاهر خاني است . اصول تعليمي طالبي حق تحصيل و آموزش را براي زنان و دختران به رسميت نمی شناسد و بر مبناي آن مکاتب دخترانه بي محابا توسط طالبان در کشور مسدود مي گردند . اما " اتحاديه استادان ... " در کويته از توان مسدود کردن مکاتب دختران برخوردار نيست و ناچار است طبق مقررات نصاب تعليمي ظاهر خاني به موجوديت اين مکاتب اذعان نموده و حق مشموليت معلمين زن را در اتحاديه قبول نمايد . اين اتحاديه " فاقد تعصب و تبعيض جنسي " پذيرفته است که آن مکاتب دخترانه و همچنان معلمان زن که در اتحاديه شامل مي شوند ، مي توانند و حق دارند معلمين مرد را بحيث نماينده شان معرفي نمايند و اين " پدر و کيل " ها مي توانند در جلسات اتحاديه به نمايندگي از مکاتب دخترانه و معلمين زن شرکت نمايند !!

يکي از سرمداران طالبان مي گفت که : " حقيقي که ما به زنان داده ايم در سراسر جهان کسي به آنها نداده است و نخواهد داد " . لابد حقيقي که " اتحاديه استادان ... " براي مکاتب دخترانه و معلمين زن قايل شده است ، از نوع همين حقوق اعطائي طالبان براي زنان است !! يك نمونه اش

حق انتخاب " پدر وکیل " . آخر کوردلی هم حد و اندازه ای دارد !! اینها " قشر روشن و استادان آن " هستند که با احساس و دلسوزی اند ، آنها را بجای طالبان جاهل مدارس دینی و مدرسان وحشی و قسی القلب آنها عوضی نگیرید!! به همین جهت معلمان زن و مکاتب دخترانه کویته ، اعطای " اتحادیه استادان ... " را به لقاییش بخشیده اند و حتی یکی از آنها درین اتحادیه شرکت نکرده اند .

در مورد چهره های شناخته شده طالبی و اخوانی شامل " در اتحادیه استادان ... " سوالی به میان نمی آید، ولی آنهایی را که خوش شان نمی آید طالب و اخوانی خوانده شوند، میتوان و باید مورد سوال قرار داد و پرسید که چه ضرورتی برای این همه " اسلام بازی " وجود داشته است ؟ چه الزامی برای قبول و پذیرش نصاب تعلیمی ظاهرشاهی موجود بوده است ؟ مگر در محیط کویته برای مکاتب مربوط به مهاجرین افغانستانی ، از سال ها به این طرف وهم اکنون ، یک آزادی نسبی برای انتخاب نصاب تعلیمی وجود ندارد ؟

عناصری که بدشان نمی آید انقلابی و مترقی خوانده شوند، چراتا این حد سقوط می کنند که حتی نام " ملی " نیز براننده شان نباشد. اینگونه تسلیم شدن به ارتجاع و شوونیسم فقط می تواند " توأبیت " خوانده شود .

این توأبان بصورت واضح و روشن چاقوی قونسلگری و خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در کویته را دسته می کنند که هم اکنون اکثریت مکاتب مربوط به مهاجرین هزاره در شهر کویته را تحت کنترل دارند. آنها یا نمونه قرارداد " اتحادیه استادان ... " سعی می کنند نشان دهند که چتر حمایتی جمهوری اسلامی ایران برای هزاره ها یک ضرورت است و بیرون رفتن از زیر این چتر و بیرون ماندن از آن، فقط می تواند به تسلیم شدن در مقابل ستمگری ملی و مذهبی منجر گردد.

برای مکاتبه با شعله جاوید از آدرس الکترونیکی زیر استفاده نمایند .

Sholajawid@hotmail.com

آدرس جهانی برای فتح

BCM WORLD TO WIN LONDON WCIN 3XX.U.K

به پير زنده دل آن صبح روشن

روزگاري
با خود
درمندانه مي انديشيدم
که پیام از توفان ها نرسيد
ونسيمي که فراز آمد از گردنه هاي صعب
برجسد هائي بيهوده وزيد
به جسد هائي
آونگ
براميد موهوم
ليک اکنون ديگر
مختوم
من هر اسم نيست
اگر اين روي در خواب پريشان شبي مي گذرد
يا به هذيان تبي
يا به چشمي بيدار
يا به جاني مغموم

نه
من هر اسم نيست
زنگاه و زسخن عاري
شب نهاداني از قعر قرون آمده اند
آري
که دل پرتپش نور انديشان را
وصله چکمه خود مي خواهند،
و چون برخاک در افکندندت
باور دارند
که سعادت با ايشان به جهان آمده است

باشد

باشد

من هر اسم نيست

چون سرانجام پر از نکبت هر تيره رواني را
که جنابيت را چون مذهب حق موعظه فرمايد مي دانم چيست
خوب مي دانم چيست

" شاملو "

به پير زنده دل آن صبح روشن
درودي از ته دل بادير شور
که لفظش بود رمزورزم و پيکار
عليه کل تزوير و زر و زور

دليران شعر اورا ماشه کردند
بساز تير سوي قصر سلطان
زبان پر ز سوزش بر يقين بود
شهاب آتشين سوي جماران

درون دخمه هاي تار زندان
سرود او چراغ روشنائي
به جان هاي پراز درد اسيران
سخن هایش زبان آشنائي

ز پيچ و تاب دنياي شتابان
نگاهش شهر آزادي همي جست
عليه ناکسي نامردمي ها
اوبي پروا و نافرمان همي گفت
شکستش در مصاف تلخ با مرگ
نسازد محوسر شاري شعروش
زبانش گرچه ديگر نغمه خوان نيست
ولي پاياست پر باربي شعروش
" متين "

درودي از ته دل باد پرشور

کي بود و چه گونه بود؟

که نسيم

از خرام تو مي گفت ؟

از آخرين ميلاد کوچکت

چند گاه مي گذرد ؟

که بود و چه گونه بود؟

که آتش

شور سوزان مراقصه مي کرد ؟

از آتشفشان پيشين

چند گاه مي گذرد ؟

که بود و چه گونه بود

که آب

از انعطاف ما مي گفت ؟

به توفيدن ديگر باره دريا

چندگاه باقي ست ؟

که بود و چه گونه بود

که زير قدم هامان

خاك

حقيقتي انكارناپذير بود؟

به زائيش ديگر باره اميد

چند گاه باقي ست ؟

" شاملو "

گلوباليزسيون . تشديد تضاد هاي نظام امپرياليستي

حدود يك قرن پيش سرمايه داري وارد مرحله نوين يعني امپرياليزم شد . گرچه سرمايه داري مدتها پيش از آن مرزهاي ملي را زير پانواده بود و بدنبال سود بيشتري و درمقابله با محدوديت هاي بازار داخلي كالاهاي خود را به كشورهاي ديگرساير مي كرد، اما امپرياليزم ، جهاني شدن سرمايه را در بعدي كيفيتا بالا تر به معرض نمايش گزارد.

در اين مرحله با تمرکز عظيم توليد و بوجود آمدن اتحاديه هاي سرمايه داري و سرمايه مالي ، بازارهاي جهان بين اتحاديه هاي انحصاري سرمايه داري تقسيم شد و كل جهان تحت سلطه چند كشور بزرگ سرمايه داري كه وارد مرحله امپرياليستي شده بودند درآمد . سياليت سرمايه مالي و جديابي اش از توليد و همچنين سلطه بر كشورهاي عقب مانده ، امكان صدور سرمايه را در سطحي وسيع تسهيل نمود . اما مهمتر از آن براي چنين سرمايه اي صدور به خارج از مرزها يك ضرورت بود آنگونه كه لنين مي گويد : " آنچه ضرورت صدور سرمايه را بوجود مي آورد اينست كه سرمايه داري در معدودي از كشورها " بيش از اندازه نضج يافته " و عرصه بكار انداختن سرمايه سودآور تنگ شده است . " (امپرياليزم به مثابه بالاترين مرحله سرمايه داري ص 414 منتخبات)

باورود سرمایه به کشورهای عقب مانده فئودالی، اقتصاد طبیعی خود کفایی در این کشورها ضربه خورد و "بازاری جهت فروش کالا برای سرمایه داری پدید آمد و درعین حال با خانه خرابی توده های عظیم دهقانان و پیشه وران نیز بازار نیروی کار برای سرمایه داری پیدا شد." (انقلاب چین و حزب کمونیست چین مائو جلد دوم ص 456) بدین ترتیب سرمایه های امپریالیستی با صدور سرمایه و کالا نه تنها این بازارها را غصب کردند بلکه با استفاده از مواد خام ارزان و استثمار وحشیانه نیروی کار ارزان سود های کلانی را به جیب می زدند.

در این دوران یک سلسله از کشورهای عقب مانده به دایره اقتصاد سرمایه داری جهانی وارد شدند و ساختارهای اقتصادی آنها تابع امپریالیزم شد.

روندی که با پیدایش امپریالیزم بوجود آمد یعنی روند ادغام هرچه بیشتر سرمایه های کشورهای مختلف در شبکه اقتصاد جهانی در طول قرن بیستم ادامه یافت. این روند بعد از جنگ دوم جهانی یعنی با ظهور امپریالیزم آمریکا بمثابة سرکرده امپریالیزم جهانی جهش دیگری نمود.

امپریالیزم گرچه مرحله ای نوین از سرمایه داری است، اما تضاد های پایه یی سرمایه داری را با خود حمل می کند و فراتر از آن آنها را بیش از پیش تشدید می کند.

با پیدایش امپریالیزم جهانی شدن اقتصاد سرمایه داری، متضاد طبقه سرمایه دار یعنی پرولتاریا در کشورهای عقب مانده تولد یافت و عهده دار رهبری انقلابات دموکراتیک در این کشورها شد. این تولد پرولتاریا را در عرصه جهانی قدرتمند تر ساخت و منافع و موجودیت نظام امپریالیستی را بسختی مورد تهدید قرار داد.

گرچه امپریالیست ها در قری که گذشت سلطه خود بر مردم جهان را تحمیل کردند، اما این سلطه ننگین و نفرت انگیز تنها با وجود سرکوب ها و وحشی گری ها و جنگ های دهشتناک و بی سابقه در تاریخ بشریت ممکن شد.

در طول حیات امپریالیزم پرولتاریا و خلق های جهان بارها امپریالیزم و نوکران محلی شان را به مصاف طلبیدند و منافع و موجودیت آنها را مورد تهدید قرار دادند. در دهه های 30 و 60 و در مواردی جوان انقلاب اکتبر روسیه، انقلاب چین و انقلاب ویتنام امپریالیزم را با شکست روبرو نمودند و درپاره ای از این موارد کل سیستم را تا لبه پرتگاه کشانیدند و کاغذی بودن این سیستم را به نمایش گزاردند. دستاورد طبقه ما و خلق های سراسر جهان در طول یک قرن سلطه امپریالیزم اعجاب آورده است. پرولتاریا توانست در دوقطه جهان امپریالیست ها و نوکران شان را شکستی جانانه دهد و با کسب قدرت سیاسی، جوامع نوینی را بسازد و در خارج از این سیستم جهانی پیش روی های اعجاب آوری را انجام دهد.

اما علیرغم این دستاوردها جوانی و کم تجربگی این طبقه باعث شد تا موقتا قدرت را از دست بدهد و خود را برای پیروزی های آینده آماده سازد. اما پیشرفت های این طبقه و ایدئولوژی آن یعنی مارکسیزم - که امروز در م. ل. م. تبارز می یابد - بر سراسر قرن بیستم سایه افکند. مبارزات کمونیست ها برای آینده بشریت شعله ای را در دل زحمتکشان و خلق های سراسر جهان برافروخت که تمام وحشی گری های امپریالیستی و تهاجمات سیاسی - ایدئولوژیک آن از خاموش کردن آن عاجز ماند.

گلوبالیزاسیون :

فروپاشی اتحاد شوروی و بلوکش مهمترین تحول در مناسبات میان امپریالیست ها از زمان جنگ جهانی دوم به بعد بود و این تحول تأثیرات عمیق استراتژیک و اقتصادی بر عرصه جهانی از خود بجا گذاشت. بعد از این واقعه روند جهانی شدن اقتصاد شتاب گرفت و از طریق قرار دادهای بین کشورهای امپریالیستی در سطوح منطقه ای و جهانی ابعاد تازه ای یافت. فشار بین المللی برای

لیبرالیزه کردن اقتصاد کشورها ، بخصوص اقتصاد کشورهای تحت سلطه آغاز شد تا زمینه های سهولت گردش سرمایه های امپریالیستی را فراهم سازد. این وقایع تحولات مهمی را در اقتصاد و در هم بافته شدن هرچه بیشتر شبکه اقتصاد جهانی بوجود آورد که به گلوبالیزاسیون معروف شد . تاثیرات گلوبالیزاسیون به عرصه اقتصاد جهانی محدود نشده و تاثیرات عمیق سیاسی - اجتماعی بر جهان گزارد و زندگی چند میلیارد انسان را تحت تاثیر خود قرار داده است . به همین علت بررسی آن از اهمیت بیشتری برخوردار می باشد . اینک به تحولاتی که در چند عرصه مهم اقتصاد جهانی بوجود آمده است می پردازیم تا مکانیزم و عملکردهای این اقتصاد را بیشتر درک کنیم .

الف - متمرکز شدن سرمایه :

در دهه گذشته روند ادغام و ترکیب سرمایه های امپریالیستی و بدنبال آن تمرکز سرمایه ، شتاب بیشتری یافته است این روند همچنان ادامه دارد و کمتر روزی است که شاهد ترکیب و ادغام دو و یا چند سرمایه انحصاری و بوجود آمدن بلوک های بزرگ سرمایه یی و یا خریدن یک سرمایه توسط سرمایه دیگر نباشیم . این ادغام ها در بسیاری موارد از سطح یک کشور فراتر می رود و به ترکیب سرمایه های انحصاری که شرکت های دو و یا چندین کشور را در همان رشته دربر دارد ، می انجامد . وارد شدن در چنین انحصاری جهانی و متمرکز ، برای بسیاری از کمپنی ها یک ضرورت است زیرا جدا نگهداشتن خود و اجتناب از آن نابودی و از بین رفتن را نتیجه خواهد داد . آخرین نمونه چنین حرکتی را می توان در خرید شرکت تلفن موبایل آمریکایی " وویس استریم " در 24 جولای امسال توسط شرکت عظیم " دوپچه تلی گم " جرمنی مشاهده نمود . در این معامله " دوپچه تلی گم " مبلغی معادل با هفت ، و پنج میلیارد دالر پرداخت کرد . همین معامله به تنهایی نشان می دهد که سرمایه ها تا چه اندازه ای متمرکز شده اند . در همین دوره نیز شاهد بیرون رفتن بسیاری از سرمایه ها و یا تابع اتحاد های بزرگتر شدن آنها بوده ایم . این تمرکز در چنان ابعادی صورت گرفته که تنها چند شرکت آمریکایی و جاپانی و اروپایی نسبت بزرگی از سرمایه های کلی جهان را در اختیار گرفته و نسبت به مراتب بالاتری را کنترل می کنند . گفته می شود که 500 شرکت بزرگ صنعتی کنترل 25 % از اقتصاد جهانی را در دست خود دارند . اما مهمترین و کلیدی ترین عنصر جهانی شدن اقتصاد ، جهانی شدن مدار تولید است .

ب - جهانی شدن مدار تولید :

بوجود آمدن بازار جهانی و پیشرفت های عظیم تکنولوژیکی در زمینه های تولید و حمل و نقل و همچنین پیشرفت های جهشی در زمینه تکنولوژی ارتباطات ، قدرت و توانایی و امکان جدا کردن پروسه تولید و متصل کردن دوباره آنرا بوجود آورده است . این پیشرفت ها کمک می کند که برای تامین بازارهای مختلف و تولید با مخارج کمتر و استفاده حد اکثر از مزایای طبیعی و قانونی مناطق مختلف استثمار تشدید شود و سرمایه را بگونه سودآور تر بکار گیرد . حال بیش از هر زمان دیگر پروسه تولید سرمایه داری تقسیم شده و در سطحی جهانی ادغام گردیده ، ارزان تر شده و تحول یافته است . یک نتیجه غیر قابل انکار تقسیم پروسه کار بین المللی انتقال مرکز ثقل تعدادی از صنایع جهانی به کشورهای تحت سلطه می باشد . اینک در کشورهای مثل برزیل ، مکزیکو ، کوریای جنوبی و برخی دیگر از کشورهای جنوب شرق آسیا بسیاری از قطعات و بخش های از یک محصول با کیفیت بالاتر تولید می شود . این انتقال چون گذشته تنها به شرق آسیا بسیاری از قطعات و بخش های از یک محصول با کیفیت بالا تولید می شود . این انتقال چون گذشته تنها به بسته کاری قطعات آن هم در بخش مصرفی منتهی نمی شود بلکه این تولید عرصه های بیشتری چون صنایع زراعتی و فعالیت های خدماتی را نیز شامل می شود . این انتقال مرکز ثقل که در نهایت

بخاطر به حد اکثر رساندن سود انجام می شود در زندگی کارگران وکل مردم این کشورها تاثیرات زیادی گذاشته است که پائین تر مورد بحث قرار خواهد گرفت .
اما روند جهانی شدن به این عرصه ها ختم نمی شود بلکه جنبه دیگر آن جهانی شدن در عرصه مالی است .

ج - جهانی شدن عرصه فعالیت سرمایه مالی :

وجود امپریالیزم از همان ابتدا با وجود سرمایه مالی جوش خورده است . لنین می گوید : " جهان به مشتتی دولت ربا خوار و اکثریت عظیمی از دولت های و امدار تقسیم شده است . " (امپریالیزم بمثابه : ص 429 منتخبات)

اما این پدیده در پروسه يك قرن تحولات زیادی را از سرگذرانده است و در چند دهه گذشته مبدل به یکی از عرصه های شده است که در عملکرد و کنترل امپریالیزم در سراسر جهان نقش کلیدی بازی می کند . از اواسط دهه هفتاد تا اوایل دهه هشتاد میلادی شکل مسلط سرمایه گذاری در بسیاری از کشورهای تحت سلطه شکل سرمایه و امی بود يك دلیل آن آغاز بحران های دهه هفتاد که توسعه سرمایه ها را با محدودیت های معینی مواجه و روبرو ساخته بود . جنگ ویتنام باعث بی ثباتی شدید نظم پولي بین المللی گذشته و موقعیت امپریالیزم آمریکا را تضعیف کرده بود . رقابت شوروی سوسیال امپریالیستی در عرصه های سیاسی اقتصادی نیز عامل بازدارنده دیگری در برابر غرب بود . در نتیجه سرمایه مولد دیگر نمی توانست چون سابق رشد کند و بر خطرات سرراهش افزوده شده بود و ثبات لازم برای عملکرد آن وجود نداشت . در مقابل سرمایه گذاری استقرای تضمین شده و کم ریسک تر بنظر می رسید زیرا وام ها بدولت ها سپرده می شد و با شرایط سخت و تعهدات بین المللی همراه بود . سرمایه استقرای راه مهمی برای تولید سود در کشورهای تحت سلطه محسوب شد و مقروض ساختن این کشورها نقطه اتکائی برای تجارب جهانی و فعالیت های اقتصادی شد . بدین طریق صادرات کشورها ی امپریالیستی تحریک می شد زیرا بخش بزرگی از وام ها به وارد کردن محصولات صنعتی از کشورهای امپریالیستی اختصاص می یافت و اقتصاد کشورهای تحت سلطه را بیش از پیش به دایره اقتصاد جهانی وارد می کرد و آنرا بیشتر وابسته می نمود در این میان می توان به وامی که شوروی سوسیال امپریالیستی به دولت داود خان داد ، اشاره کرد . این وام باعث آغاز مناسباتی گردید که سرانجامش وابستگی بیشتر افغانستان به شوروی شد و اشغال کشور را به همراه داشت بحران قرض که از اواسط دهه هشتاد آغاز شد همچنان یکی از معضلات کشورهای تحت سلطه و سیستم امپریالیستی بوده است . مقدار وام کشورهای تحت سلطه در اواسط دهه هشتاد از مرز يك تریلیون گذشت . کشورهای مکزیکو و برزیل و بیشتر کشورهای آمریکای لاتین در صدر این لیست قرار داشتند، اما اکثریت قریب باتفاق کشورهای تحت سلطه در این لیست قرار می گرفتند و از بازپرداخت قروض خود عاجز بودند . مقدار این قرض ها امروز کمتر نشده بلکه به يك معضل مزمن و حل ناشدنی کشورهای تحت سلطه مبدل شده و موضوع مورد بحث هر يك از کنفرانس ها و جلسات سران کشورهای امپریالیستی و همچنین کشورهای تحت سلطه شده است . این موضوع همچنین یکی از موضوعات مهم کنفرانسی سران هشت کشور پیشرفته صنعتی بود که در تاریخ 21 تا 23 ماه جولای امسال در جاپان تشکیل شد . اخیرا گزارشی از طرف يك مؤسسه توسعوی بنام کریستین اید بیرون آمده است که در آن اشاره شده است ، بنگلادش 16 بیلیون دالر قرض دارد و مقداری که باید بابت بازپرداخت این قروض بپردازد دوبرابر بودجه بخش صحیه و درمان آن است . درآمد سرانه این کشور 223 دالر در سال می باشد و بیش از نیمی از جمعیت آن درآمدی کمتری از يك دالر در روز دارند . جالب توجه آنست که این کشور جزو کشورهای که " به سختی

مقروض اند " محسوب نشده است و مشمول تخفیفات وام دهندگان نمی شود. این خود گویای عمق فاجعه ایست که کشورهای تحت سلطه را دربر می گیرد. کشورهای فقیرمجبوراند که هر سال مبلغ عظیمی از درآمد شان را بابت سود این وام ها بپردازند و بدین ترتیب عملاً هیچگاه نتوانند از مقدار واقعی وام ها بکاهند بلکه در آن پیوسته افزوده می شود. از سال 84 به بعد تمام وام های جدیدی که به کشورهای تحت سلطه داده می شود صرف باز پرداخت قروض قدیم می گشت بدین ترتیب بحران قرض بطور روز افزون غیر قابل مهار گشت و کشورهای مقروض توان باز پرداخت قروض را از دست دادند و با باند های وام دهنده در موقعیت متزلزلی قرار گرفتند. امپریالیست ها کوشیدند این بحران را مهار کنند آنها به کشورهای مقروض فشار آوردند که کم از کم بهره وام های شان را به موقع پرداخت کنند. صندوق بین المللی پول مشغول طراحی " اصلاحات ساختار های " شد و برنامه های ریاضت کشی و خانه خراب کن را شرط اعطای وام های جدید قرار داد و بدین ترتیب تمام دارایی های کشورهای تحت سلطه در ابعاد بی سابقه به کشورهای ثروتمند منتقل شد.

این مارا به یکی دیگر از عناصر گلوبالیزاسیون یعنی نفوذ و کنترل اقتصاد کشورهای تحت سلطه توسط بانک جهانی و صندوق بین المللی پول و سایر نهادهای تجارتي و مالی امپریالیستی می رساند.

د - کنترل اقتصاد کشورهای تحت سلطه توسط نهاد های امپریالیستی :

قبلاً گفته شد که صدور سرمایه مالی بشکل وام یکی از عناصر مهم گلوبالیزاسیون است اما قرض يك پدیده سیاسی است و نه صرفاً يك پدیده اقتصادی. همانگونه که لنین از قول شولتسیسه گرونیست می نویسد " بین وام ده و وامدار ارتباط محکم تری وجود دارد تا بین فروشنده و خریدار " .

(امپریالیزم بمثابة ... ص 429 انتخابات)

صندوق بین المللی پول و بانک جهانی نهاد های امپریالیستی هستند که مؤظف اند چنین ارتباطاتی را برقرار سازند. این دو نهاد پس از جنگ جهانی دوم بمثابة جزئی از طرح کلی ایالات متحده برای تجدید سازمان اقتصاد جهان و سلطه بر آن بوجود آمدند. تقسیم کار بین این دو نهاد بدین ترتیب بود که صندوق مسئولیت نظارت و کنترل بر امور مالی کوتاه مدت مبادلات مالی کشورهای عضو را به عهده گرفت و بانک جهانی به تخصیص سرمایه به نحو اجرائی پروژه های درازمدت تر نظیر بند سازی، راه سازی، برق رسانی، آبیاری و غیره پرداخت. اما بعد ها با بروز بحران ها و وظایف این نهاد ها گسترش یافت و وظیفه آنها دفاع از منافع مالی امپریالیست ها در مقابل خطرات و بحران های قرضی شد. به این دلیل این نهادها وظیفه یافتند تا تدابیری برای دفاع و امنیت منافع بانک های امپریالیستی در برابر بحران قرضی که در کشورهای تحت سلطه سر بلند کرده بود ببیندیشند. اولین اقدام هماهنگ کردن سیاست حکومت ها و نهاد های بانکی بود صندوق، کشورهای مقروض و کشورهای را که خواهان وام جدید بودند ملزم ساخت که به يك سلسله اصلاحات اقتصادی دست بزنند. که بتوانند وام ها و بهره وام ها را به باندهای امپریالیستی باز گردانند. صندوق تنها با این شکل در موعده بازپرداخت، قرض ها را تمدید می نمود یا وام دهی و سرمایه گزاری خارجی جدید را تائید می کرد. این اساس " برنامه اصلاحات ساختاری " نهادهای نامبرده اینست که 1 - این کشورها درآمد خود از بازار جهانی را افزایش دهند

تضادهای سیستم امپریالیستی که روز بروز حدت می یابند گسیختگی رو بر شد نظم جهانی امپریالیستی را به نمایش گذاشته و انقلاب جهانی پرولتری را به پیش می برد.

2 - مخارج داخلي خود را کاهش داده برصادرات شان بیفزایند 3 - از طریق کاهش مخارج تولید و کاهش ارزش پول خود کالاهای صادراتی ارزان تری تولید کنند که توان رقابت با کالاهای مشابه را در بازار جهانی داشته باشند . 4 - آنها موظف اند که موانع اقتصادی بر سر راه نفوذ سرمایه امپریالیستی را بردارند تا این سرمایه ها با سهولت بیشتری به آن کشورها نفوذ کنند و به سرمایه گذاری های سودآورتری دست بزنند .

اما این شرایط به چه معنی است؟ در مجموع شرایط صندوق فراهم کردن يك فضای مساعد برای سرمایه گذاری خارجی است که آنها عبارت اند از خصوصی سازی سرمایه های دولتی ، کاهش خدمات اجتماعی و سوبسید ها بر مواد غذایی پایه ای توده ها و افزایش مالیات ها که همگی بر بار سنگین توده های این کشور ها می افزاید . این سیاست ها قرار بود که به کمک این کشورها برسد تا از بحران قرضی بیرون بیایند اما درحقیقت تنها افزایش وام ها را نتیجه داد و به عمق بحران های اجتماعی افزود . فقر ، قحطی ، جنگ ، بیکاری ، بیماری ، محرومیت از هرگونه خدمات و رفاه اجتماعی ، بی خانمانی و مهاجرت های اجباری ارمنان این سیاست ها بوده است . سیاستی که عنصر مهمی از گلوبالیزاسیون امروز را می سازد .

نتایج گلوبالیزاسیون :

امروز بیش از 5 میلیون از نفوس کشور ما آواره کشورهای همسایه و یا کشورهای خلیج و دیگر کشورهای جهان شده اند. آنها در جستجوی یافته کاری بدترین شرایط را متحمل می گردند . همچنین امروز قحطی دهشتناکی سراسر کشور ما را در بر گرفته است که بگفته " برنامه جهانی غذایی " بین 8 تا 12 میلیون نفر یعنی حدود نیمی از کل جمعیت را در خطر قرار خواهد داد که برای 3 تا 4 میلیون آنها این خطر شدید است . تا حال میلیون ها رأس از حیوانات اهلی از بین رفته اند و تعدادی از باشندگان کشور نیز جان شان را از دست داده اند . امروز جنگی در کشور ما بین نیروهای ارتجاعی جریان دارد که منافع هیچ يك از طرفین آن با منافع مردم همسویی ندارد . شکست ویا پیروزی هر طرف در خدمت منافع یکی از امپریالیست ها ویا ارتجاعیون منطقه خواهد بود . برخلاف آنچه بسیاری می گویند مصیبت های که مردم ما با آن روبرویند در درجه اول نتیجه خشکسالی و مشکلات داخلی افغانستان نیست . این فجایع نتیجه مستقیم عملکرد سیستمی در سطح جهان است که افغانستان نیز در آن قرار دارد . آنچه در اینجا اتفاق می افتد بی ارتباط با آنچه در تایلد و پرو ویا مکزیکو می افتد نیست . همه اینها با هم مرتبطند به این دلیل ساده که همان سرمایه امپریالیستی با همان منطق ویا همان عملکرد در سراسر جهان در حرکت است . این تنها افغانستان نیست که قبلا از نظر غذایی وابسته به مرحمت کشورهای امپریالیستی نبود و حالا هست ، این تنها افغانستان نیست که ارزش پول رایجش در دوده گذشته صد ها بار کاهش یافته است . بیش از 80 کشور تحت سلطه از نظر اقتصادی فقیر تر از يك دهه پیش قرار دارند . طبق آماری که سازمان بین المللی کار در 21 جون 2000 بیرون داد تنها در 5 سال گذشته بر رقم فقرای جهان 200 میلیون نفر افزوده گردیده است که این جمعیت عمدتا در کشورهای تحت سلطه قرار دارند . و باز طبق همان منبع ربع جمعیت 6 میلیاردی جهان با درآمدی کمتر از يك دالر در روز زندگی می کند. این نیست در کشورهای تحت سلطه به ثلث می رسید . " روزانه بیشتر از (0 / 30000) کودک در جهان از بیماری های قابل درمان می میرند . در جهان کنونی 100 میلیون کودک بر سرپرست و بی خانمان در خیابان ها بصری برند و 1/2 میلیون دختر جوان به خود فروشی می پردازند . " (مقاله ای از مارک مالوچ براون در انترنشنال هرالد تریبون)

وضع حقوق بشر در سراسر دنیا بد تر شده است وحتی محیط زیست از حملات و دستبردهای امپریالیست ها و نوکرانشان در امان نمانده است . آلودگی هوا بخصوص در کشورهای تحت سلطه

بسیار فراتر از یک نگرانی عمومی است و عملاً به یک معضل وسیع صحتی و عامل بیماری و مرض تبدیل گشته است.

اما بلندگوهای تبلیغاتی امپریالیستی بانگ تعریف و تمجید از این اقتصاد را سرداده و بی اعتنا به این واقعیات دهشتناک آنرا بزرگترین دستاورد بشریت، اوج پیشرفت و ترقی و موج آینده می نامند. اما سرمایه گزاری در کشورهای تحت سلطه چه بشکل سرمایه مولد، چه بشکل سرمایه استقرای و یا بهر شکل دیگر جز بدبختی و فقر و وابستگی نتیجه بی نداده است. این سرمایه گزاری ها اقتصاد بیمار و معتاد این کشورها را هرچه بیشتر وابسته می کند، وابسته به تزریق سرم های امپریالیستی، که هر چه بیشتر تزریق می شود، از بهبود و سلامتی خبری نیست بلکه اوضاع وخیم تر و احتیاج به آن بیشتر می شود. این سرمایه گزاری چون زهری است که بر گلوئی این اقتصادیات بیمار چکانیده می شود، چون طنابی است که بر گردن آن ها بسته می شود و هرچه بیشتر باشد این طناب زخیم تر و سخت تر بسته خواهد شد. اما اینک به برخی از مشخصات اقتصاد گلوبالیزه شده و تبارزات آن در کشورهای تحت سلطه می پردازیم.

بیکاری :

امپریالیست ها و نوکران شان بانگ سر می دهند که ادغام شبکه اقتصاد جهانی پیشرفت های اقتصادی را برای این کشورها به ارمغان می آورد و یا حد اقل به ایجاد فرصت های شغلی می انجامد. اما واقعیت اینست که بیکاری در خود کشورهای امپریالیستی ابعاد وسیعی بخود گرفته است. در آلمان و فرانسه بیکاران به مرز 5 میلیون نفر می رسد. ولی بیکاری در کشورهای تحت سلطه گاه بیش از نیمی از جمعیت فعال این کشورها را در بر می گیرد. اگر به آن تعداد زنانین که در چهار دیواری خانه عملاً حبس می باشند و جمعیتی که در اقتصاد حاشیوی بسر می برند را بیافزاییم رقم غیر قابل باوری را در پیش روی خود می بینیم. 30 فیصد نیروی کار جهانی همچنان بیکار یا کم کار است. در کشورهای تحت سلطه بیش از یک میلیارد نفر بیکارند و یا درگیر کارهای هستند که کفاف معیشت شان را نمی دهد. بدین گونه می توان گفت بیکاری گسترده یکی از مشخصات گلوبالیزاسیون است.

این درست است که سرمایه گزاری های خارجی فرصت های شغلی معینی را ببار می آورد، اما اولاً این فرصت های شغلی بسیار محدود است. ثانیاً در مقابل هر شغلی که ایجاد می شود دهها و چه بسا صد ها شغل از بین می رود. بسیاری از سرمایه گزاری ها بصورت سرمایه های مولد نبوده است و در بیشتر موارد شکل سرمایه استقرای و یا غیر تولیدی دارد. سرمایه های استقرای در بسیاری موارد مستقیماً صرف باز پرداخت قروض و در مواردی صرف خرید مواد ضروری غذایی می شوند و در سرمایه گزاری های که پیرامون آنها ممکن است اشتغال بوجود بیاید با هیچ سرمایه گزاری انجام نمی شود و یا مقدار فوق العاده ناچیزی انجام می گیرد. سرمایه گزاری های امپریالیستی حتی اگر بشکل سرمایه های مولد هم باشد، بخاطر بکارگیری تکنولوژی های پیشرفته به نیروی کار اندکی احتیاج دارند. این امکانات شغلی نمی تواند حتی به مقدار ناچیزی از این مشکل واقعی و بزرگ بکاهد.

اما از طرف دیگر وارد شدن دایره اقتصاد جهانی و یا شرایطی که توسط امپریالیست ها و نهادهای وابسته به آنها تحمیل می شود، صد ها برابر شغل های ایجاد شده بدلیلی که در ذیل خواهد آمد، از بین می روند. یکی از شرایط نهاد های امپریالیستی اینست که موانع از سرراه تجارت بین المللی برداشته شود. این امر سیل محصولات صنعتی و زراعتی را به این کشورها سرازیر می کند و تولید کنندگان داخلی اعم از صنعتی و زراعتی را که قدرت رقابت با این محصولات را

ندارند سرعت به ورطه ورشکستگی می اندازند . تولید کنندگان امپریالیستی می توانند همان محصولات را بهتر و ارزان تر به بازار عرضه کنند . در آن صورت دیگر کشت گندم مفید نخواهد بود، مالدار می مفید نخواهد بود و این امر باعث خواهد شد تا هر روز به مقیاس وسیعی بر خیل عظیم لشکریان ذخیره نیروی کار در بعدی بین المللی افزوده شود . این خیل عظیم یا در جستجوی کار به طرف شهرهای بزرگ روان می شوند و یا به کشورهای مجاور و یا پیشرفته تر مهاجرت می کند .

مهاجرت :

برای کشورهای که حدود ثلث جمعیت آن یا به کشورهای دیگر مهاجرت کرده اند و یا به جابجایی در داخل کشور پرداخته اند ، مهاجرت پدیده نا آشنایی نیست . این مهاجرت ها که زمانی بهانه اش جنگ بود همچنان ادامه دارد و دلیل آن بیش از هر چیز نتیجه عملکرد اقتصادی جهانی و تأثیرات آن بر کشورهای می باشد . بوجد آمدن بیکاری در این سطح وسیع بطور اجتناب ناپذیری به این مهاجرت ها دامن می زند . هر سال در حدود 75 میلیون نفر در جستجوی کار از کشورهای تحت سلطه به کشورهای دیگر مهاجرت می کنند .

این مهاجرت ها در حقیقت انتقال نیروی کار ارزان است که یکی از ملزومات اقتصاد جهانی کنونی است . بخش اندکی از اینها وارد بازار کار کشورهای امپریالیستی می شوند اما اکثریت آنها به جابجایی منطقی دست می زنند و بطور دائمی و یا موقت و یا فصلی به صف مهاجرین می پیوندند . این پدیده گرچه نتیجه مستقیم عملکرد گلوبالیزاسیون است اما از ملزومات آن نیز می باشد و در ارتباط با بازسازی و حشیانه نیروی کار در سطح جهانی قرار دارد زیرا در اقتصاد گلوبالیزه شد تولید صنعتی بر اساس تشدید یابی فقر و ایجاد گسترده نیروی کار مازاد در کشورهای تحت سلطه گسترش می یابد . یعنی به نیروی کاری احتیاج است که ارزان باشد و به سادگی جابجا گردد . در آن صورت سرمایه امپریالیستی انعطاف پذیر تر می گردد و دامنه مانور آن افزایش می یابد . کارگران مهاجر افغانستانی بخش مهمی از این نیروی کار ارزان را تشکیل می دهند . کارگران ایرانی و پاکستانی خود فوق استثمار می شوند اما کارگران افغانستانی در این کشورها گاه دستمزدهای کمتر از نصف آنان را دریافت می دارند . افغانستان از نظر سرمایه گزاری های مولد و یا اشتغال زا مورد لطف و عنایت امپریالیست ها قرار نگرفته است . اما این بدان معنی نیست که افغانستان خارج از این اقتصاد قرار گرفته و یا اینکه هیچگونه سرمایه گزاری در آن صورت نمی گیرد ، تنها شکل و عملکرد آن متفاوت است . از یک طرف کمک ها و سرمایه های وسیعی که کار بردهای جنگی و نظامی و شکل امور خیریه دارند به افغانستان وارد می شوند و از طرف دیگر افغانستان نیروی کار ارزان و تریاک به خارج از کشور صادر می کند و بدین ترتیب اقتصاد این کشور به دایره اقتصاد جهانی پیوند خورده و شدیداً تحت تأثیر آن قرار گرفته است . خلاصه اینکه مهاجرت های بی رویه ای که امروز در سطح جهانی بوجود آمده است عملاً همان صادر کردن نیروی کار ارزان است که نتیجه کارکرد اقتصاد گلوبالیزه شده است و از طرف دیگر از ملزومات چنین اقتصادی است .

تک محصولی کردن و تقسیم کار بین المللی :

حرکت بطرف تقسیم کار بین المللی با شکل گیری امپریالیزم آغاز شد . اما عملکرد امپریالیزم جهانی شدن روز افزون اقتصاد تأثیر مستقیمی بر آن نهاد و آنرا هرچه بیشتر اختصاصی نمود . امروز اقتصاد اکثر کشورهای تحت سلطه برحول تولید و یا صادر کردن یک محصول می چرخد . اگر امروز در افغانستان کشت تریاک و ارز حاصل از فروش آن بخش عمده ای از درآمد اقتصادی کشور را تشکیل می دهد ، در جایی دیگر قهوه ، برنج ، نیشکر ، و یا تولیدات نفت ، مس و ... چنین

نقشی را بازی می کند. در بسیاری از کشورهای نفت خیز فروش حاصله از نفت بیش از 95% بودجه کشور را تشکیل می دهد. چنین روندی که هر روز تشدید می یابد نتیجه عملکرد اقتصادی است که تحت تسلط اقتصاد امپریالیستی است و به آن وابسته می باشد. تعیین تکلیف نهادهای امپریالیستی برای اقتصاد کشورهای تحت سلطه یعنی برداشتن موانع از سرراه ورود کالا و سرمایه و همچنین نقش گیری در تجارت جهان و ارائه محصولات ارزان برای بدست آوردن ارز، تأثیر مخربی بر اقتصاد این کشورها می گذارد. این کشورها قدرت رقابت در همه رشته ها را ندارند، بنابراین نه تنها در بازار خارجی نمی توانند به رقابت بپردازند بلکه بازار داخلی را هم به تولید کنندگان و انحصارات امپریالیستی می بازند. در نتیجه تولیدکنندگان داخلی به ورشکستگی کشیده می شوند. کل این اقتصاد حتی در بخش زراعتی رو به اضمحلال می رود و تکیه اصلی بروی آن رشته بی صورت می گیرد که امکان رقابتش را داشته باشد. در نتیجه منطبق سود به ناچار اقتصاد کشور را به جهتی سوق می دهد که تولید کنندگان از تولید احتیاجات اولیه مردم دست می کشند و به رشته هایی که در بازار جهانی تقاضا دارد روی می آورند. البته این رشته از رشته های صنعتی نیست بلکه عمدتاً یکی از تولیدات کشاورزی است که به شرایط طبیعی مربوط است مثل قهوه، میوه جات، نیشکر، خشخاش، کوکا... و یا به منابع دیگر طبیعی و معادن ارتباط دارد مثل نفت، ذغال سنگ، مس، طلا، کبالت و... اما کار به اینجا ختم نمی شود. در بسیاری موارد شرکت های امپریالیستی نیز انحصار تولید این محصولات را بعهد می گیرند. احتیاج به تکنولوژی پیشرفته برای استخراج مواد معدنی و استفاده از تکنیک پیشرفته برای بالا بردن باردهی از یک طرف، و از طرف دیگر محروم بودن کشورهای تحت سلطه از این تکنیک ها برای این اقتصاد های وابسته و معتاد راهی باقی نمی گذارد مگر سرفروید آوردن در مقابل سروران سرمایه و تقدیم کردن دار و ندارشان به شرکت های انحصاری.

افغانستان در این تقسیم کار بین المللی همانگونه که قبلاً اشاره شد عمدتاً در دو بخش فعال می باشد یکی تولید تریاک و دیگری فراهم کردن نیروی کار ارزان. این دو رشته به منابع اصلی ارز برای افغانستان تبدیل شده اند.

در مورد کشت خشخاش و تولید تریاک تخمین زده می شود که در سال 700 میلیون دالر درآمد ارزی برای افغانستان در بردارد و این کشت بصورت غیر مستقیم مورد تأیید امپریالیست هاست. درآمد ناشی از صدور نیروی کار ارزان مبلغی در حدود نیم میلیارد دالر تخمین زده می شود. تضییقات و فشارهایی که از طرف دولت های مرتجع مثل ایران یا خلیج بالایی کارگران افغانستانی بعمل می آید عمدتاً به منظور فراهم کردن شرایط برای تشدید استثمار و ارزانتر کردن این نیروی کار است. اما این مسئله باعث شده است که اکثریت این کارگران در این جوامع جذب نشده و خانواده خود را در افغانستان باقی بگذارند و مقدار اعظم دستمزد ناچیز خود را برای تأمین معاش خانواده خود به کشور پس بفرستند.

بدین ترتیب نیروی کار مولد بعنوان نیروی کار ارزان به خارج از کشور صادر می شود و بهترین زمین های زراعتی که محصولات کشاورزی حاصل آن زمانی شکم ما را سیر می کرد، به کشت خشخاش اختصاص یافته است تا احتیاجات موادمخدر یک سیستم فاسد و بی آینده و روحیه باخته را تأمین کند و از بابت آن رژیم طالبان و قشر نازک و وابسته به آن چیب های کلان خود را پر کنند. این درحالی است که نیمی از مردم ما را خطر قحطی تهدید می کند و تعداد کثیری از مردم از ابتدایی ترین احتیاجات روزمره محرومند و برای تأمین نان خشک و وابسته به مرحمت و کمک کشورهای امپریالیستی و مؤسسات خیریه آنها می باشند.

گلوبالیزاسیون ، تشدید تضاد های امپریالیزم :

امروز در میان اقتصاد دانان بورژوازی بحث در مورد گلوبالیزاسیون بسیار داغ است . برخی تلاش می کنند که تصویر آراسته ای از گلوبالیزاسیون ارائه دهند و آنرا موج آینده تلقی کنند . برخی می گویند که علیرغم فشارها و دردهایی که گلوبالیزاسیون ببار آورده گامی به پیش است و در نهایت بنفع بشریت است . عده ای به انتقاد از آن پرداخته اند و می گویند که تقسیم منافع گلوبالیزاسیون بین کشورهای پیشرفته و " درحال رشد " عادلانه صورت نگرفته است و همه کشورها باید از منافع آن بطور عادلانه ای بهره بگیرند .

عده ای تئوریست های بورژوازی و به پیروی آنها جریانات انحرافی در درون جنبش چپ تلاش می کنند نتایج تئوریک از گلوبالیزاسیون بگیرند که بس غیر واقعی و گمراه کننده و مضر است . مثلا آنها می گویند که سرمایه دیگر خصلت ملی خود را از دست داده است و سرمایه مستقل از ملت عمل می کند . در نتیجه دیگر جنگی در کار نخواهد بود . آنها می گویند که دیگر دولت ها از قدرت لازمه برای کنترل سرمایه های برخوردار نیستند و این نهاد های اقتصادی هستند که همه چیز را تعیین می کنند . آنها می گویند که کل جهان دیگر سرمایه داری شده است ، در نتیجه همه کشورها به یک اقتصاد واحد سرمایه داری پیوسته اند و تقسیم پایه یی بین کشورهای امپریالیستی و تحت سلطه از بین رفته است . گرچه معتقدین به این تئوری ها از زوایای گوناگونی به این نتایج می رسند ، اما همه آنها سخت در اشتباهند . آوردگان این احکام در گلوبالیزاسیون مرحله نوینی از فاز اقتصادی را می بینند که در آن تضادهای پایه یی امپریالیزم مستقیما نفی شده اند . این احکام درست نیستند و در خدمت منافع امپریالیزم قرار می گیرند .

سرمایه از کاراکتر ملی خود جدایی ناپذیر است :

با پیدایش امپریالیزم مدار سرمایه بین المللی می شود و انباش بنحو روز افزونی در یک مقیاس جهانی صورت می گیرد اما هیچگاه وابستگی خود از بازار کشور خود و دولت آن کشور را از دست نداده است . آیا اینک این واقعیت بزیر سوال رفته است؟ خیر زیرا اول از همه سرمایه علیرغم عملکردش در سطح جهانی احتیاجش به یک پایگاه را همچنان حفظ کرده است و با تاثیرات سیاسی - اجتماعی ناشی از گلوبالیزاسیون بیش از پیش به آن احتیاج دارد . این پایگاه شامل یک بازار ملی قدرتمند است . بازار ملی قوی یک نقطه قوت این سرمایه است و قدرت رقابت را در سطح جهانی بالا می برد . در این پایگاه مرکز فرماندهی سرمایه قرار دارد . در نتیجه اکثر سود حاصله به اینجا برگشت می خورد و در اینجا سرمایه گزار می شود و در اینجا تحقیقات و تحولات این سرمایه صورت می گیرد . سرمایه احتیاج به دولتی دارد که با سیاست های معین در سطح بین المللی از سرمایه ملی دفاع کند . در همین کنفرانس امسال سران 8 کشور در اوکیناواي جاپان یکی از مسایل مورد منازعه ، فشار بر روی دولت جاپان بود تا دست از حمایت ها از سرمایه های داخلی و حفاظت از بازار های خود بردارد یا لاقلا آنها سست کند اما جاپان حاضر به همکاری در این مورد نشد . جنگی که در سال گذشته به جنگ کیله معروف شد و مبتنی بود بر رقابت های بین ایالات متحده و اتحادیه اروپا نمونه دیگری از آن است . آمریکا معتقد بود که اتحادیه اروپا باید موانع در مقابل واردات کیله ای را که توسط انحصارات آمریکایی در قاره آمریکا تولید می شود، بردارد و رقابت آزاد باشد . اما اتحادیه اروپا در این رابطه منافع شرکت های انحصاری خود را که در کشورهای وابسته در آسیا و آفریقا به تولید کیله می پردازند ، در نظر داشت . سرمایه همچنین به دستگاه وارتشی احتیاج دارد تا بتواند محیط بین المللی را برای آن سرمایه امن کند . لشکر کشی های امپریالیستی در همین چند سال اخیر این واقعیت را بخوبی نشان می دهد . یکی از اهداف مهم جنگ بالکان و حمله مشترک کشورهای ناتو، نه دفاع از کوسو بلکه

در حقیقت امن کردن و با ثبات کردن کل منطقه بالکان تحت سلطه امپریالیسم امریکا و متحدینش برای به پیش خزیدن و به تسلط درآوردن مهمترین بخش های بلوک شوروی سابق از جمله میدان نفتی منطقه بحیره کسپین بود. این جنگ و نمونه های دیگر زمینه را برای نفوذ یابی سرمایه های انحصاری این کشورها مساعد می سازد. نمونه های بی شماری وجود دارد که نشان می دهد سیاست های دولت های امپریالیستی از حمایت از سرمایه های انحصاری متعلق به آن کشورجدايي ناپذیر است. این دولت ها نه تنها در زمینه سیاست خارجی بلکه در زمینه سیاست داخلی نقش کلیدی برای سرمایه های انحصاری خود بازی می کند. آنها می توانند با تغییرات زیر بنایی و روبنایی مثل بنادر سازی، گسترش سیستم ارتباطات و تامین انرژی، توجه و اختصاص بودجه درآموزش و تربیت و تعلیم شغلی و افزایش مهارت ها بر سهولت حرکت و عملکرد سرمایه بیفزایند. نهادهایی چون صندوق بین المللی پول و همچنین بانک جهانی در اساس نهادهایی ماوراء ملي نیستند بلکه اجرا کنندگان سیاست های مشترک امپریالیست ها اند که در آن ایالات متحده سرکرده است. اهداف آنها بیشتر مساعد کردن اوضاع اقتصادی کشورهای عقب مانده برای نفوذ سرمایه های امپریالیستی است. کشورهای مختلف امپریالیستی در مدیریت این نهاد ها نقش دارند و درحقیقت این مدیریت به نسبت سرمایه آنها تقسیم شده است و بدیهی است هرکشوری که قدرت بیشتری دارد نقش بیشتری در تصمیم گیری آن ایفاء می کند. این نه جدایی آنها از دولت ها و ملیت ها بلکه رابطه مستقیم داشتن با آنها را نشان می دهد. این واقعیات نشان می دهد که نه تنها خصلت ملي سرمایه از بین نرفته است بلکه تضاد بین انباشت در سطح بین المللی و خصلت ملي سرمایه بسیار بیشتر تشدید یافته است. خطر جنگ نه تنها از بین نرفته است بلکه این خطر به شیوه و اشکال مختلف مرتب جهان را تهدید می کند. این خطر تا نابودی کامل امپریالیست ها همچنان موجود خواهد بود.

اقتصاد جهانی ناموزون است :

نتایج هولناک گلوبالیزاسیون در سطح جهان و تعمیق شکاف بین کشورهای پیشرفته و عقب مانده روشن ساخت که گلوبالیزاسیون اقتصادی بکدام سو میب رود. وارد شدن همه جانبه تر کشورهای تحت سلطه به اقتصاد جهانی امپریالیستی نه به معنی پیشرفت این کشورها و نه به معنی سرمایه داری شدن آنها است. واقعیت این است که ارتباطات میان اقتصاد های کشورهای مختلف موجب تشدید رشد ناموزون میان کشورهای مختلف شده و برای کشورهای متفاوت نتایج متفاوتی را در برداشته است. سرمایه گزاری در کشورهای تحت سلطه تنها بخش کوچکی از سرمایه های امپریالیستی را دربر می گیرد درحالیکه نرخ سرمایه بازگشتی از کشورهای تحت سلطه حد اقل دو برابر است و سرمایه بازگشتی لزوما در همانجا دوباره سرمایه گزاری نمی شود بلکه برحسب شرایط این کشورها و در انطباق با تحولات بازار جهانی وارد و یا خارج این کشورها می گردد. از طرف دیگر این سرمایه گذاری ها در مناطق " مناسب " شدیداً متمرکز است. در بسیاری از کشورها اصلاً در امور تولیدی سرمایه گزاری نمی شود و در قرنطینه قرار می گیرند. شیره بسیاری از کشورهای کاشیده می شود و وقتی که دیگر کارایی خود را از دست می دهند در گوشه ای رها می شوند تا از گرسنگی بمیرند و یا اینکه از گرسنگی همدیگر را بکشند. وقایع هولناک در آفریقا تبارزی از این مسئله است. در سال 95 میلادی سه جهنم سرمایه گذاری هابین که در کشورهای تحت سلطه شده بود تنها در 12 کشور متمرکز بود و چنین تمرکزی در میان این 12 کشور هم وجود داشت. حتی تمرکز درکشوری که سرمایه گذاری می شود نیز موجود است. مثلاً در حول شهرهای بزرگتر. همین مسئله به رشد سرمایه داری بوروکراتیک در این مناطق کمک می کند و به ناموزونی رشد سرمایه داری می افزاید. سرمایه داری در این کشور ها بگونه ای ناهمگون بی ارتباط با هم و بصورت جزیره ای رشد می کند. اما مشکل واقعی در خود این سرمایه گزاری

هاست و همین سرمایه گذاری هاست که قبل از هر چیز فقر و فلاکت تولید می کند. همین سرمایه گذاری هاست که اقتصاد را وابسته، معتاد و بیمار می کند. گلوبالیزاسیون خود بر پایه چنین ناموزونی رشد کرده تکامل یافت و آنرا به سطح بسیار بالاتری گسترش داده است. قبلاً یکی از مهمترین عواملی که مشوق امپریالیست ها در سرمایه گذاری در کشورهای تحت سلطه بوده، نیروی کار ارزان و قابلیت برای فوق استثمار است. این ارزانی نیروی کار امروز به اوج خود رسیده است. کارگرانی که برای یک کارخانه بسته بندی یک نوع موتر جاپانی در پاکستان بصورت روز مزد کار می کنند با بیش از دهسال سابقه کار در روز فقط 2 دالر دستمزد دریافت می دارند درحالیکه دستمزد همان کار در جاپان از ساعتی 30 دالر تجاوز می کند. زنان را با دستمزدی بشدت نازل به بازار کار کشانده اند و از کار کودکان خردسال چون بردگان بگونه بی وحشیانه و بی سابقه استفاده می کنند. این امر که گلوبالیزاسیون کلیه ویا بسیاری از کشورهای تحت سلطه با اتکاء به مناسبات عقب مانده و نیمه فئودالی می توانند با دستمزد فوق العاده ناچیز خودامرار معاش کنند. بنابراین ورود سرمایه های امپریالیستی ناممکن است به عرصه هایی ویا جنبه هایی از این مناسبات عقب مانده ضربه وارد کند اما بنابر ملزومات کار کرد سرمایه امپریالیستی این مناسبات باز تولید خواهند شد ودر اساس این مناسبات عقب مانده پابرجا باقی ماند. به یک کلام گلوبالیزاسیون شیوه های ماقبل سرمایه داری را تولید و حفظ می کند زیرا که به آن مناسبات احتیاج دارد. با گلوبالیزاسیون پایه بی میان مثنی از ملل سلطه گر و اکثریتی از کشورهای تحت سلطه بیش از هر زمان دیگر مصداق می یابد و انقلاب دموکراتیک نوین تحت رهبری طبقه کارگر برای رهایی ملل تحت سلطه چون افغانستان، از یوغ امپریالیزم بیش از هر زمان دیگر ضرورت یافته است.

* * * * *

گلوبالیزاسیون نتیجه رشد و تکامل یک سیستم پوسیده و خونخوار است که به معنای واقعی یک شکست کامل برای نظام امپریالیستی بحساب می آید. نتایج آن برای بشریت فاجعه بار بوده است، فقر و فلاکت تولید کرده و آنرا به اوج خود رسانیده است، به اختلاف طبقاتی در همه کشورها بخصوص در کشورهای تحت سلطه دامن زده، برشکاف میان کشورهای غنی و فقیر افزوده، به تعلیم و تربیه ضربه زده، سطح صحت و درمان را بحد بحران زایی پایین آورده، به جنگ ها و دامنه آنها افزوده، وضعیت حقوق بشر در سطح جهان را وخیمتر کرده، محیط زیست را به نابودی کشانیده و هزاران نتایج فلاکت بار دیگر بیار آورده است. این است آنچه گلوبالیزاسیون برای توده های مردم جهان بخصوص فقیرترین بخش های آن به ارمغان آورده است. این واقعیات آنانی را که از این نعمت شدیداً رنج دیده اند و آنانی را که این ناعدالتی ها را می بینند به خشم آورده و به میدان مبارزه کشانده است. هیچ جلسه و کنفرانسی از سران کشورهای امپریالیستی و نهاد های مربوط به آنها در ارتباط بامسائل اقتصادی جهان وجود ندارد که با اعتراض و مبارزه این مردم آزادیخواه مواجه نشود. در ماه دسامبر گذشته یعنی 8 ماه پیش، یکی از بزرگترین مبارزات علیه کنفرانس مهم " سازمان جهانی تجارت " برگزار شد و خیابان های شهر سیاتل در آمریکا که محل برگزاری این کنفرانس بود به صحنه نبردمیان تحمیل کنندگان تجارت امپریالیستی و مبارزان مخالف آن تبدیل گردید. این مبارزه انعکاس جهانی داشت و پیام آن که قیام علیه بیدادگران عصر بود به گوش جهانیان رسید. واشنگتن پست در 20 آوریل 2000 نوشت که " نهادهای اقتصادی مرموز در حال حاضر چنان خشمی را در دل مردم شعله ور می سازند که جنگ وینتام، حقوق مدنی و سلاح های هسته ای در دهه های 70 و 80 میلادی می ساخت. " این مبارزات هم در سطوح و هم در اعماق شتاب می گیرند و بدون شك ضربه محکمی را بر سروروان سرمایه فرود خواهد آورد.

گلوبالیزاسیون تحفه جدیدی نیست بلکه همان امپریالیزم است که فشار خود را بطور فجیع تر و شدیدتری بر مردم جهان وارد می سازد، همان امپریالیزمی که تضاد های پایه یی اش بسطح نوینی تشدید یافته است، مناسباتش کهنه و فرسوده است و نیروهای مولد بیش از هر زمان دیگر رشد کرده است و بیش از هر زمان دیگر در پوسته خود بی قراری می کند.

گلوبالیزاسیون در بطن خود خطراتی را برای امپریالیزم همراه دارد. کوچکترین خطری که سرمایه امپریالیستی را در نقطه ای از جهان تهدید کند، تهدیدی است علیه کل سرمایه جهانی. این واقعیت در سقوط بازار بورس آسیای جنوب شرقی روشن شد. این سقوط اقتصاد چندین کشور "بیرهای اقتصادی" از این منطقه را به آستانه نابودی کشاند. امواج آن به آنجا خاتمه نیافت به نقاط مختلف دنیا، تا سقوط پول روسیه و مکزیکو، انتقال یافت و امپریالیست ها را به تکاپو واداشت تا به اقدامات اضطراری دست بزنند. شبکه ای که سیستم امپریالیستی، از اقتصاد جهانی ساخته است بدین معنی است که با وارد شدن هر شوک به هر نقطه آن، امواجی تولید می کند که کل سیستم را بلرزه در می آورد. این بدین معنی است که سیستم امپریالیستی در مقابل بحران های سیاسی، اقتصادی و مالی بسیار ضربه پذیرتر و شکننده تر شده است. این پایه مادی مهمی برای تقویت انترناسیونالیزم است. این فرصت های مهم و گرانبهای را برای پرولتاریای بین المللی فراهم می کند تا از این نقاط ضعف سیستم امپریالیستی نهایت استفاده را بعمل آورد، صفوف خود را متحد کند و از مبارزات در سطح جهان و بحران های سیاسی اقتصادی در هر نقطه ای از جهان برای امر مبارزه خود علیه این نظام پوسیده و در حال اضمحلال بهره جوید.

سلطه امپریالیزم بر جهان در طول یک قرن بیش از حد زیاد است و این سیستم باید هرچه زودتر برچیده شود. گلوبالیزاسیون با تولید فقر و فلاکت گورکنان خود را در سطح جهان پدید می آورد و با ایجاد شبکه بین المللی سرمایه صفوف پرولتاریای بین المللی را قدرتمند تر می سازد. پرولتاریای بین المللی و مردم آزاده و شریفی که تحمل این وضع غیر انسانی را ندارند نسبت به این امر بی تفاوت نبوده اند و بی تفاوت نخواهند ماند. آتش خشم و کینه ای را که از این سیستم منفور و نوکران بومی آن در دل خلق های تحت ستم جهان ایجاد شده است زبانه خواهد کشید و تاروپود این سیستم ضد مردمی را در کام خود فرو خواهد برد و آینده واقعی بشریت را، که در آن برای استثمار و استعمار جایی وجود ندارد، بر خاکستر آن بنا خواهد نمود.

عصر امعصر امپریالیزم و انقلابات پرولتاری است. سیستم اقتصادی و سیاسی امپریالیستی غالب بر جهان کنونی چهارچوب اساسی جوامع مختلف در سطح جهانی را معین مینماید. انقلاب پرولتاری یگانه راه نابود ساختن امپریالیزم و تمامی سیستم های استثمارگرانه از جهان ما می باشد و پروسه ای است که با وجود پیچ و خم ها و عقب گردها پس از پیروزی انقلاب اکتبر آغاز گردیده است.

(تایپ مجدد توسط " حبیب ")